

راکبان فلک ابهی: مروری بر لوح نصیر

مسعود کشاورز رهبر

مقدمه

اصطلاح «فُلک ابهی» از جمله اصطلاحاتی است که از قلم جمال قدم، جلّ ذکره الاعظم، در بعضی از الواح مبارکه نازل گردیده. در توضیح این اصطلاح ابتداءً به دو نمونه از بیانات مبارکه اشاره مینمایم. از جمله در کتاب مستطاب بدیع در وصف احوال میرزا موسی قمی، که از جانب میرزا یحیی به عنوان «شهید البیان» برگزیده شده بود، می فرمایند؛ قوله العزیز: «در سنین قبل هفت نفر شهدای ناریه معین نمود، یکی از آن نفوس بعد از اطلاع تائب شده و رَجَعَ إِلَى اللَّهِ . . . و آن نفس مبارک میرزا موسی قمی؛ علیه بهاء الله؛ بود که شکست صنم و هم و هوی را و در فُلک ابهی باذن الله خالق الارض و السماء مستقرّ شد و بعد الی الله رجوع نمود.»^۱ و نیز در لوح خطاب به حاجی نصیر قزوینی - که بررسی اجمالی آن لوح منبع موضوع این مقاله است - خطاب به اهل بیان می فرمایند؛ قوله العظیم: «این چنین تفصیل دادیم از برای شما به لسان مختار که شاید در محور حکمیّه و معارف الهیّه تغمّس نمائید و بر فُلک ابهی که بر بحر کبریاء الیوم جاریست تمسّک جسته، از واردین او محسوب شوید.»^۲ با توجه به بیانات مبارکه فوق «فُلک ابهی» عبارت است از شریعة الله و «راکبان» آن نفوسی هستند که بفرموده مبارک صنم نفس و هوی را شکسته و در زمره «عباد الصالحین» قرار گرفته اند. و این همان حقیقتی است که حضرت باب الله الاعظم در کتاب «قیوم الاسماء» اهل عالم را بدان بشارت دادند؛ قوله الاحلی: «بیا ملأ الانوار انا نحن تالله الحق ما تنطق عن الهوی و ما ننزل حرفاً من ذلك الكتاب، الا باذن الله الحق. اتقوا الله و لا تشگوا فی امر الله؛ فان سرّ هذا الباب مستوراً تحت عماء السطر و مرقوماً فوق حجاب الستر بایدی الله ربّ الستر و السطر و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمّر بالدّهن الوجود و حیوانا بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرطبة الحمراء و لایرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً. هنالك یحمل عرش الله ملئکة العماء فی الانفس الثمان و قد کان الحکم فی امّ الكتاب مشهودا. فسوف یعرضون المجرمون علی الرّحمن فی حول العرش علی الحقّ بالحق رمزا.»^۳ طلعت اعلی در این بیان منبع بشارت به ظهور جدید و مؤمنان آن ظهور، که همانا «اهل بهاء» هستند، می دهند. جناب حاجی نصیر قزوینی در زمره «راکبان فُلک ابهی» و از جمله مؤمنین صدیق جمال ابهی بودند. مقاله پیش رو شرح مختصری از حیات این بزرگ مرد عرصه ایمان و نیز بررسی اجمالی مضامین لوح نصیر است که از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز وی نازل گردیده است.

مختصری از شرح حال حاجی نصیر قزوینی

حاجی نصیر از جمله تجار معتبر قزوین بود و دارای شهرت و اعتبار تام در میان همگان خود. جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در شرح حال وی چنین می‌نویسد: «و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید، به استماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه ای^۴ مصدق و مؤمن شده، ایمان خود را به وی اظهار داشت و ملا جلیل به او گفت: ای حاجی در این امر شهادت به لسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید؛ بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای به شهادت فی سبیل الله است و تا به مقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد.

اینک به خانه رو و به فراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تو را مخیر بین تیزی و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند؛ در چنین حال اگر فتور نیآورده، بلیات را به جان خریده، بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی و آلا فلا. حاجی به خانه خود رفته تا سحر نخوابید و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل در جان و مال کرد؛ تا در سحر حالت انقطاع عمّا سوی الله و رضای به شهادت فی سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بابیه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد. . . .»^۵

جناب حاجی نصیر بعد از ایمان به امر بدیع واله و شیدای طلعت اعلی گشته مترصد فرصتی بود تا به ملاقات و زیارت حضرت ذکر الله اعظم نائل گردد. این مسؤل در مسیر حرکت حضرت ربّ اعلی به صوب آذربایجان میسر گردید. فاضل مازندرانی شرح این تشرّف را چنین می‌نگارد: «برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکر الله الاعظم را به عزم آذربایجان می‌بردند؛ از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شتافتیم و به هر منزل که رسیدیم سواران دولت آن مظلوم را به منزلی دیگر نقل داده بودند. لاجرم همّت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده به مأمورین نقودی داده به حجره ای که حضرت سکون داشت درآمدم. تحیت گفته، رسم آداب به جای آوردم و اجازه جلوس فرمودند؛ نشستم. مشغول تناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده به ظرف چای نیم خورده نگرسته، آرزو به دل گذراندم که: کاش از سور خود به من گرم می نمودند و فی الحال با اشاره ای به من اجازت دادند تا بیآشامم و نیز با اشاره امر به عودت

قزوین فرمودند. لاجرم با قلب بریان که در سر لعن بر ظالمان می‌نمودم به قزوین برگشتم.»^۶

بالجمله جناب حاجی نصیر، بعد از زیارت طلعت مبارک ربّ اعلیٰ و اشتهار به نام بابی، مورد آزار و اذیت شدید معاندان واقع شد؛ چنانچه در واقعه قتل ملا تقی برغانی مورد هجوم اعداء قرار گرفت و تمامی اموال و دارائی وی به تاراج رفت. به ناچار از قزوین متواری گردید و به سمت خراسان رفت. در مشهد به جناب باب الیاب و حضرت قدّوس پیوست و تحت امر ایشان قیام به خدمت نمود و در مؤتمر بدشت نیز حضور داشت و در آن انجمن دربان باغی بود که جمال قدم در آن باغ ساکن بودند.^۷ پس از اختتام مؤتمر بدشت، حاجی نصیر با ایمانی قوی‌تر و عزمی راسخ‌تر قدم در راه جانفشانی نهاد و تحت ایات سوداء به مازندران شتافت و در حماسه قلعه مازندران با نهایت شجاعت و خلوص عقیدت قیام به دفاع از امر حق نمود.^۸

فاضل مازندرانی درباره ایام قلعه، در ضمن شرح حیات حاجی نصیر چنین می‌نگارد: «از قول او حکایت کرده اند که . . . در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت اصحاب روزی در خورجین و زاد سفرم تجسس کردم؛ چشمم به مغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد؛ اولی دانستم برای حضرت قدّوس بزم. پس آن یک دانه مغز را به حریری پیچیده به محضرش رساندم. و نبیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت: در ایام تنگی قلعه یک عدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود، حلیب آن را جهت طلعت حبیب ترتیب می‌داد که چند قاشق چایخوری میل می‌فرمودند و مابقی را به جهت اصحاب می‌فرستادند که هر یک یک قاشق چایخوری میل می‌فرمودند.»^۹

در شرح حیات جناب حاجی نصیر، در تاریخ شیخ کاظم سمندر چنین آمده است: «از اعظام اتقیاء رجال حضرت مستطاب مرحوم حاجی محمد نصیر شهیر مشهور که از بزرگان تجار با مایه و اعتبار بودند. در قزوین در اوایل امر به اقبال فائز و حسب اجازه حضرت ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، در خراسان خدمت حضرت باب الیاب رسیده در رکاب ایشان به مازندران رفته و تا آخر قلعه شیخ طبرسی به خدمت و نصرت مشغول بودند.»^{۱۰} آنگونه که در تاریخ جناب شیخ کاظم آمده است، پس از بر ملا شدن خدعه و نیرنگ دولتیان در سرکوب اصحاب قلعه و شهادت جمّ غفیری از اصحاب توسط سربازان دولتی؛ حاجی نصیر را «باقر خان فراشباشی از میان آنانکه نیزه‌پیچ^{۱۱} می‌شدند، بیرون آورده به قزوین فرستادند.»^{۱۲} بدین طریق حاجی نصیر از آن مهلکه خلاصی می‌یابد و در عداد بقیه السیف واقعه مازندران محسوب می‌گردد. بنا بر روایت جناب شیخ کاظم

سمندر : « . . . [بعد از واقعه مازندران] چندین سال به تجارت مشغول بودند و دو دفعه حکومت قزوین ایشان را اخذ کرد. دفعه اول در فتنه تیراندازی،^{۱۳} زمان حکومت مرحوم خسرو خان؛ بدون اذیت بعد از مدتی رها کردند. دفعه دوم مغولاً به طهران فرستادند. بعد از مدتی نجات یافتند؛ ولی بواسطه صدمات متوالی به تدریج امور تجارتشان به کلی مختل گردید و در حکایت «مرآت»^{۱۴} منتهای درجه دقت و احتیاط را مراعات فرمودند . . . خلاصه بعد از مجاهدات با کمال قوت به امر مبارک اقبال نموده و سفری هم نگارنده در خدمتشان بودم که در عگا به شرف لقا مشرف شدیم و بعد از مراجعت هم سالها در رشت به شراکت این نگارنده به تجارت مشغول بودند و تبلیغ و خدمت می نمودند. تا در سال هزار و سیصد در رشت با پسر بزرگشان گرفتار و حبس شدند و حضرت حاجی در حبس صعود نمودند. در موقع حمل جسد ایشان از زندان که یوم جمعه بود؛ اطفال و اشرار هجوم کرده، نعش را سنگباران نموده تا وارد خانه می شوند. بعد از آن اقدام به قطع اعضاء از قبیل کندن چشم و بریدن دماغ و غیره می نمایند. اهل خانه و اطفال صغیر در حالت وحشت و انقلاب و قلق و اضطراب افتاده؛ بعضی از همسایگان خیر اندیش ایشان را فرار داده؛ نعش را با کمال خفت و خواری آورده در کوره خرابه انداخته، سنگ ریختند و مدفون گردید.^{۱۵}

حضرت بهاءالله در لوح خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ملقب به ابن ذنب به این واقعه مؤلمه اشاره فرموده اند، قوله الکریم :

«یا شیخ مکرر ذکر شده و می شود ، چهل سنه به عنایت الهی و اراده قویّه نافذه ربّانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم ؛ نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقق است. وَ لَا يُنْكَرُهَا إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ وَ كُلُّ مُبْغِضٍ مُرِيبٍ. عجب آن که وزراء دولت و امناء ملت الی حین به این خدمت ظاهر مبین ملتفت نشده اند و یا شده اند ، نظر به حکمت ذکر فرموده اند. قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم و بعد به جنود حکمت و بیان و نصیحت و عرفان کلّ به حبل متین صبر و ذیل منیر اصطبار تمسک جستند و تشبّث نمودند. به شأنی که آنچه بر این حزب مظلوم وارد شد تحمّل کردند و به حقّ گذاشتند(۱۶). مع آن که در مازندران و رشت جمع کثیری را به بدترین عذاب معذب نمودند. از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم. بعد از شهادت چشم او را کدند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند.»^{۱۷}

بالجمله جناب حاجی نصیر قزوینی از مؤمنان جانفشان طلعت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی بود و چنانچه جمال قدم توصیف فرموده اند همچون نوری بود که از افق سماء تسلیم طلوع نمود. بررسی شخصیت و مقام معنوی وی در این مختصر ننگد و نیازمند فرصتی دیگر است. جناب سمندر در شرح حیات وی به کتابی مفصل در تاریخ امر از ابتداء تا اواخر ایام حیاتش اشاره می‌نماید که متأسفانه در نتیجه «انقلابات اخیر از میان رفته است.»^{۱۸}

بخش کوچکی از تاریخ جناب حاجی نصیر در انتهای کتاب تاریخ سمندر ثبت گردیده است. در واقع این مختصر که شامل چهارده صفحه از تاریخ حاجی نصیر است، تنها قسمتهایی از این تاریخ است که به یادگار باقی مانده است. مطالب مندرج در این ۱۴ صفحه شامل مطالبی است در خصوص وقایع قلعه شیخ طبرسی و مختصری نیز در شرح حال خود مؤلف که در انتهای این اوراق آمده است. برای ذکر نمونه ای از وقایع نگاری وی، بخشی از این اوراق را، که در بیان کیفیت ارتزاق اصحاب بعد از اتمام آذوقه و مسدود بودن راه بواسطه محاصره قلعه توسط سپاهیان دولتی است، ذیلاً نقل می‌نمایم: «... و آذوقه خوراکی هم هر یک که از ابتدای و غنیمت آورده بودند، داشتند در آن (عرض) مدّت بالمرّه تمام شد. تا اینکه در مطبخ‌خانه حضرت قدّوس قدری بود؛ فرمودند یوماً فیوماً یک سیر دو سیر به هر یک قسمت می‌دادند؛ تا این که ذره ای از برنج و گندم نماند. منحصر گردید به چند رأس اسب که در میان اصحاب بود. هر روز دو و سه رأس از آنها ذبح کرده در میان اصحاب قسمت می‌دادند و قبل از این حکایات اسب جناب باب سلام الله علیه^{۱۹} از تیر معاندین در صحن بقعه بسته بودند زخم خورده فی الفور به فدای آن بزرگوار عالی‌مقدار گردیده بود و امر فرموده بودند که آن حیوان را در همان صحن بقعه دفن نموده. تا آن زمان اسبها را کشته و تمام شده بود. فرمودند که اسب جناب باب (ع) را که دفن نموده اید بکشائید، گوشت او را تقسیم نمائید؛ لهذا قبر آن حیوان ظاهری را که در باطن صفت انسانی از او هویدا گشت گشوده و گوشت او را تقسیم نموده، اصحاب تناول نمودند و حال آنکه تعفن برداشته بود به کمال حبّ و لطافت خوردند. باری، بعد از اتمام گوشت اسبها منحصر شد به پوست. پوست اسبها را پاره پاره کردند؛ قسمت کردند و در روی آتش برشته کرده، بر مثال کباب به دندان کشیدند؛ جائیده، خوردند. بعد از اتمام پوست اسبها منحصر شد به استخوان اسبها. آنها را هم تقسیم کرده هر یک در روی آتش سرخ کرده و کوبیده، خوردند. در روی او قدری آب گرم می‌خوردند و به همین قسمها خود داری می‌نمودند...»^{۲۰} اهمیت این اوراق باقی مانده از تاریخ حاجی نصیر در ارائه تصاویر دقیق و بیان بعضی از جزئیاتی است که خود شاهد آن بوده است.

باری، نکته مهم دیگر که درباره جناب حاجی نصیر لازم به ذکر است آن که توقیعاتی از حضرت ربّ اعلیٰ مصدر به عنوان «هو الانصر و الانصر» به افتخار وی صادر^{۲۱} و نیز لوحی منیع که به لوح نصیر معروف است از قلم جمال اقدس ابهی در پاسخ به سؤالات وی نازل گردید.

تاریخ نزول لوح نصیر

تاریخ دقیق نزول لوح نصیر مشخص نیست. فاضل گرانتقدّر جناب عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب «گنج شایگان» این لوح منیع را در فهرست الواح نازله در عگا وارد نموده اند؛^{۲۲} در صورتی که این لوح منیع از جمله الواح نازله در ادرنه است که در بحبوحه فصل اکبر و تفصیل بین اهل بیان و اهل بهاء نازل گردیده است. میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار»، در ذیل کلمه «نصیر» و ذکر نام حاجی نصیر قزوینی، با نقل عبارتی از لوح نصیر که می‌فرمایند: «ای ملاً بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنين در مقابل اعداء به نفس خود قيام فرمودم» با استناد به عبارت «عشرين از سنين» این نتیجه ضمنی را بیان می‌نماید که این لوح منیع باید در ادرنه نازل شده باشد.^{۲۳} به سخن دیگر نزول این اثر مستطاب می‌بایست مقارن با نزول لوح منیع «سراج»، در پاسخ به شبهات ملاً علی محمد سراج الذاکرین، باشد، زیرا اگر مبنای عبارت «عشرين از سنين» را اواخر سال ۱۲۶۵ ه.ق. در نظر بگیریم – یعنی سالی که بنا بر حکمتهای بالغه الهیه پس از مشاورات عدیده میان حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ که بواسطه جناب میرزا عبدالکریم قزوینی صورت گرفت، میرزا یحیی از جانب حضرت باب اعظم به عنوان مرجع صوری و قائد اسمی اهل بیان انتخاب گردید^{۲۴} – بنابراین این سال نزول این لوح منیع باید در اواخر ایام اقامت جمال قدم در ادرنه یعنی سال ۱۲۸۵ ه.ق. باشد.

شان نزول

در بررسی مضامین مندرج در این لوح مستطاب ذکر این نکته به عنوان مقدمه ضروری است که با وجود آنکه این لوح منیع در بحبوحه نقض عهد اهل بیان و بحران فصل اکبر نازل گردیده است؛ لیکن سبک و سیاقی متفاوت با آثاری مانند کتاب بدیع و لوح سراج و لوح میرزا عبدالرحیم قزوینی دارد؛ بدین معنی که با وجود ذکر پاره ای از استدلالات بدیعه در رفع شبهات اهل بیان، مقصد الهی انذار و تشویق مخاطب لوح و نیز اهل بیان به بیداری از خواب غفلت و مجاهدت در وصول به مقام یقین است. فی الواقع عریضه

حاجی نصیر و سؤالات وی دست‌آویزی گردید که جمال قدم اهل بیان را به نزول این لوح منبع مفتخر نمایند؛ چه که گرچه مخاطب لوح، حاجی نصیر است؛ لیکن خطابات عدیده در این لوح خطاب به اهل بیان نازل گردیده؛ تا شاید نفوس مستعدّه به شاطی ایقان واصل گردند.

لسان نزولی لوح نصیر

چنانچه از آیات نازله در لوح نصیر مشهود است، لسان نزولی این لوح همانند لوح سراج، بیان مستقیم از لسان مظهر الهی است؛ چنانکه در اوراق اولیّه لوح خطاب به حاجی نصیر می‌فرمایند، قوله العظیم: «ای نصیر، ای عبد من، تالله الحق غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کلّ رؤوس الیوم ناظر و واقف که، که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده بیآشامد . . .»^{۲۵} و نیز می‌فرمایند، قوله الکریم: «ای نصیر، در ظهور اولم به کلمه ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم؛ به شانی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم و به کوثر قدس لایزالی خواندم . . .»^{۲۶} این کیفیت بیان در جمیع سطور این لوح منبع مشهود و عیان است.

مضامین مندرج در لوح نصیر

۱- عدم انقطاع فیوضات الهی

همانگونه که ذکر گردید لوح نصیر در پاسخ به سؤالاتی است که جناب حاجی نصیر در باب مسأله مرجعیت میرزا یحیی و وصایت مورد ادّعی وی، در عریضه اش از جمال مبارک سؤال نموده بود؛ چنانچه جناب شیخ کاظم سمندر در شرح حال وی تصریح نموده است: «در حکایت مرآت منتها درجه دقت و احتیاط را مراعات فرمودند.» اینطور به نظر می‌رسد که این دقت و احتیاط تا بدان جا بوده است که سبب توقّف و تردید وی گردیده بود. جمال قدم در فاتحه لوح مبارک خطاب به حاجی نصیر به این نکته کلیدی اشاره می‌فرمایند که حقّ، جلّ جلاله، همواره احبّاء خود را منظور نظر دارد و فیض مستمرّ الهی لحظه ای از ناس منقطع نمی‌گردد. چنانکه می‌فرمایند، قوله تعالی: «قلم اعلی لا زال بر اسم احبّای خود متحرک و آنی از فیوضات لا بدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود.»^{۲۷} عدم انقطاع فیوضات الهیه از مفاهیم اساسی است که حکمت ارسال رسل و مظاهر الهی

را تبیین می‌نماید، چه که اگر این فیض از ناس منقطع گردد تکلیف نیز ساقط می‌گردد.^{۲۸} لیکن با وجود استمرار فیض فیاض، چرا بعضی از نفوس از ادراک آن محرومند و از این نعمت بی بهره اند؟

۲- محتجبان وادی حرمان

علت اساسی این محرومیت عدم ادراک حقایق مندمج در آیات الهی و ادراکات محدود بشری است؛ چه که ناس استنباطات خود از آیات حق را ملاک تشخیص حق از باطل قرار می‌دهند و همین امر سبب احتجاب از حق و امتناع نفوس از ورود به وادی ایمن ایقان می‌گردد. جمال مبارک این نفوس را «محتجبان وادی حرمان» می‌نامند. در نقطه مقابل نفوسی که اقبال به حق می‌نمایند؛ نفوسی هستند که استعداد کسب هدایات حق را در ظل تربیت الهی دارند؛ چنانچه می‌فرمایند، قوله الجمیل: «... سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته؛ و لکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید؟ مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیه در محاربه و ستیز. لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر و احدی به آن ملتفت نه و ملکوت الله ما بین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه. بسا نسایم رحمن که از مکمن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از جمال منّان بر بستر نسیان غافل یافته و به مقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته.^{۲۹} هرگز فیض از مکمن جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده. ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر؛ و لکن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت «بیده ملکوت کلّ شیء»^{۳۰} در آیند و در فضای روحانی «سَبَقْتُ رَحْمَتَهُ كُلَّ شَيْءٍ» مقرّ نمایند.^{۳۱}

جمال ابهی در بیان چگونگی اقبال و عدم اقبال نفوس به حق، مثال حبه را بیان می‌فرماید؛ که اگر حبه در ارض طنبیه قرار گیرد البته انبات نماید و اثمار طنبیه بیار آرد؛ و لکن همین حبه اگر در ارض جرزه و زمین لم یزرع قرار گیرد هیچ ثمری از آن بدست نیاید.^{۳۲} لذا جمال مبارک تأکید می‌فرماید که اگر جمیع ممکنات خود را از تربیت الهی محروم نمایند؛ باسی بر هبوب نسایم عنایت الهی نبوده و نخواهد بود؛ چه که این اریاح فضلیّه همواره در مرور بوده و این نفوس محتجبه هستند که خود را از این نسایم محروم می‌نمایند. لذا خطاب به مخاطب لوح او را تشویق می‌فرمایند که: «پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدره ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی.»^{۳۳}

۳- علت احتجاب و توقف اهل بیان از جمال رحمن

علت اساسی توقف و تردید حاجی نصیر همان سؤالاتی بود که اکثری از اهل بیان در باب مرجعیت میرزا یحیی گرفتار آن بودند و بدین خاطر نفوسی که خود را از علماء بیان می دانستند به طرح ایرادات و شبهات عدیده در برابر جمال ابهی می پرداختند. صریحترین این ایرادات سؤالی است که ملاً علی محمد سراج در عریضه خود خطاب به جمال قدم، جلّ جلاله، نگاشته است که: چگونه می شود حروف علیین به حروف سجین تبدیل شود و یا چگونه ذهب به نحاس تبدیل می گردد. مشابه همین سؤال در عریضه ملاً عبدالرحیم قزوینی مطرح است.^{۳۴} طرح اینگونه سؤالات سبب توقف و تردید آحاد مؤمنین می گردید. در این میان نفوسی مانند ملاً عبدالرحیم و حاجی نصیر این مهم را وجهه همت خویش قرار دادند که پاسخ این سؤالات و شبهات را از جمال ابهی سؤال نمایند و همین اقدام ایشان سبب هدایت و راهیابی این نفوس مؤمنه به شاطی یقین گردید. جمال قدم در لوح حاجی نصیر وی را مورد خطاب و عتاب قرار می دهند که چرا خود را از هبوب اریاح فضلیه ممنوع داشته و در عقبات صعب العبور ذهنی متوقف و سرگردان است. بقوله تعالی: «باری نامه تو به مقرّ اقدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد. در اول مکتوب این عبارت مذکور بود:

گر چه دورم بظاهر از بر تو
 إِنَّمَا الْقَلْبُ وَالْفؤَادُ لَدَيْكَ

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده ای، بلکه تو را به هیکی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب نمودیم و تو توقف نموده، در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول؛ ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحقّ، در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب.^{۳۵}

جمال ابهی تأکید می فرمایند که به ظهور مبارک ایشان مظاهر اسماء در دور بیان؛ یعنی نفوسی که از جانب طلعت اعلیٰ به خلعت اسماء مخلع شده اند؛ در بادیّه غرور سرگردان و حیران گشته و اکثری از ایشان به حقّ کفر ورزیده اند و این کفران خود از علائم قیامت است که در آثار حضرت ربّ اعلیٰ تبیین گردیده است.^{۳۶} با اعلان امر حضرت بهاءالله و نزول آیات الهی نفوسی که خود را در میان اهل بیان صاحب اسماء و دارای جاه و مقامی می دانستند؛ سر به طغیان برداشتند و در برابر حضرتشان به مخالفت و عناد برخاستند؛ لیکن جمال قدم با تمام اقتدار انکساف شمس و اضطراب قمر را اعلان و مؤمنین را به ورود به جنّت ایمان تشویق می فرمایند.^{۳۷}

جمال قدم خطاب به حاجی نصیر هدایات عدیده عنایت می‌فرمایند؛ از جمله آنکه خطاب به وی می‌فرمایند، قوله تعالی: «ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم؛ به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم . . .»^{۳۸} چنانچه مشهود است حضرت بهاءالله در بیان عظمت ظهورات الهیه اصل وحدت مظاهر الهیه را تأیید و تأکید می‌نمایند. در بسیاری از آثار نازله از قلم طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی به تفصیل به این اصل، یعنی «وحدت مظاهر الهیه» اشارات مبسوطه فرموده اند.^{۳۹} جمال قدم در ادامه بیان مبارک فوق به مظام و ستم‌های وارده بر جمال علی اعلی اشاره می‌فرمایند.

۴- عدم ادراک حکمت نزول بلایا بر طلعت اعلی

اما نکته مهمتری که از این مقدمات اخذ می‌نمایند این است که: اگر اهل بیان بر حکمت نزول بلایا و مصائب وارده بر طلعت اعلی واقف بودند، هرگز در ظهور جمال ابهی، توجه به اسمی از اسماء الهی آنان را از آن جمال الهی محتجب نمی‌نمود.^{۴۰} منظور از اسمی از اسماء اشاره به میرزا یحیی برادر پدری حضرت بهاءالله است که در میان اهل بیان به عنوان «مرآت» از جانب طلعت اعلی مفتخر گردیده بود. می‌دانیم که میرزا یحیی به عنوان مرجع و قائد صوری اهل بیان از جانب حضرت ربّ اعلی انتخاب گردید و وظیفه او هدایت و تمشیت امور اهل بیان تا ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» بود. در باب حکمت انتخاب وی به عنوان مرجع اهل بیان، حضرت مولی‌الوری در رساله «مقاله شخصی سیاح» شرحی مبسوط ارائه فرموده اند.^{۴۱} جمال قدم در همین لوح منیع به این مسأله اشاره می‌فرمایند، قَوْلُهُ الْعَظِيم: «اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس. وَاِحْدٌ مِنْهُمَا الَّذِي سُمِّيَ بِأَحْمَدٍ اسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِ رَبِّهِ وَ رَجَعَ إِلَى مَقَرِّ الْفُصُوىِ وَالْآخَرُ الَّذِي سُمِّيَ بِالْكَلِيمِ كَانَ مُوجُودًا جَبِينًا بَيْنَ يَدَيْنَا.»^{۴۲} منظور جمال ابهی از دو نفس یکی اشاره به جناب ملا عبدالکریم قزوینی^{۴۳} است که واسطه ایصال عرایض مؤمنین به طلعت اعلی و دریافت و ارسال توفیعات مبارکه به مخاطبان آن آثار بوده است و از جانب حضرت باب اعظم به نام احمد مفتخر و در بین احباب به میرزا احمد کاتب مشتهر بوده است. وی در قضیه تعیین میرزا یحیی مدخلیت مستقیم داشته است و دیگری اشاره به جناب میرزا موسی نوری^{۴۴} برادر تتی جمال اقدس ابهی است که ایشان نیز در قضیه انتخاب میرزا یحیی از جمله آگاهان و مطلعان بوده است.^{۴۵}

در ادامه این هدایات جمال ابهی به وی اذن تشرف به حضورشان عنایت فرموده تا در پیشگاه جمال الهی حاضر گردد و در عظمت ظهور الهی و علت ایمان مؤمنان به

ظهورات الهی قبل به تفکر پردازد.^{۴۶} چنانکه می‌فرمایند، قَوْلُهُ الْعَزِيزِ : «حال تو راجع شو به منظر اکبر، در اقل من حین، و خود را باین یَدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منیع مبذول دار و هم چنین به طرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و به شطر انصاف ناظر شو که این عباد به چه مؤمن شده اند، که الیوم فوق آن را به بصر ظاهر ملاحظه نموده اند. . .»^{۴۷}

۵- آیات الهی علّت ایمان نفوس

جمال قدم در ادامه به آیات الهی به عنوان علّت ایمان نفوس اشاره می‌فرمایند و این آیات را بر سه قسم منقسم می‌نمایند : ۱- آیات آفاقیه، ۲- آیات انفسیه، ۳- آیات منزله (آیات کتابی). در ادامه مخاطب لوح را متوجه این نکات می‌فرمایند که اگر ایمان اینان به آیات ظاهره در آفاق و انفس است؛ در این ظهور اعظم این آیات به وفور ظاهر گردیده است؛ به نحوی که سراسر عالم مملوّ از این ظهورات است و اگر ایمان ایشان به آیات منزله باشد؛ این آیات به مثابه غیث هائل از سماء مشیت ربّ العالمین نازل است.^{۴۸} حجّیت آیات الهی از جمله قضایای رئیسی در کتب سماوی، علی الخصوص در آثار مبارکه این دور بدیع است؛ چنانچه احتجاج به آیات اعظم دلیل بر حَقَانِیَّتِ امرالله محسوب است.

۶- مخاطب حقیقی کلمات الهی

جمال قدم، جلّ ذکره الاعظم، در این لوح منیع خطاب به اهل بیان؛ ایشان را انداز می‌فرمایند که مانند امم قبل به معارضه و مخالفت با سلطان حقیقی نپردازند و نیز به این نکته مهمّ اشاره می‌فرمایند که مخاطب حقیقی کلمات الهی دوستان جمال الهی هستند و ایشان را مخاطب ساخته که تا وقت باقی است از «منبع فیض رحمانیه و منبع فضل سلطان احدیه» نصیب برند و خود را از این فیض صمدانی محروم ننمایند. قَوْلُهُ الْعَظِيمِ : «ای قوم به شعور آنید و جمال علی را مرّة أُخْرَى در هواء بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزنید و یوسف ابهی را به جُبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را به سیف کین مقطوع مسازید و دیار به دیار مگردانید. تَأَلَّهُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ كُلَّ ذَلِكَ؛ وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ لَا يَشْتَهُدُونَ. باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم به دوستانم ناظر و در حقیقتِ اوّلیّه مخاطب، در کلّ خطاب، دوستان حقّ بوده و خواهد بود. پس ای دوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید، سعی نموده که به انوار تجلیات عزّ صمدیه اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید. . .»^{۴۹}

۷- انذارات ربّ اعلی خطاب به اهل بیان

حضرت بهاءالله در بسیاری از آثار مبارکه، خطاب به اهل بیان، به لسان حضرت اعلی انذارات و وعود الهی را گوشزد می‌فرمایند. این شیوه گفتاری در الواحی که خصوصاً در ردّ شبهات اهل بیان؛ و تنبّه ایشان نسبت به وعود الهی در آثار دور بیان؛ نازل شده به کرات مشاهده می‌شود.

در این لوح منیع از لسان طلعت اعلی اهل بیان را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهند؛ قوله الاکرم: «ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود. حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدی بود محکم و ایشان را از سلطان عزّ قدّم ممنوع میداشت جمیع را به عضدِ قدرتم و بد قوتم خرق فرمودم...»^{۵۰}

جمال قدم، جلّ اسمه الاعظم، با ذکر این مقدمه از لسان طلعت اعلی به یکی از مهمترین اصول اعتقادی اهل بهاء تصریح فرموده اند. چه که بنابر تعالیم الهی مندرج در آثار جمال قدم و تبیینات مبینین آیات الله، حضرت باب الله الاعظم علاوه بر مقام مظهریت مستقلّه الهیه، مبشریت ظهور عظیمی را بر عهده داشتند که در غالب آثار خود به قریبیت ظهور آن موعود معظّم وعده داده اند؛ چنانکه در توقیع خطاب به جناب ملاً باقر تبریزی، حرف حیّ و جناب وحید اکبر، در ضمن مناجاتی به انجام این وظیفه خطیره خود تصریح فرموده و به نشان قریبیت ظهور موعود الهی تأکید می‌فرمایند که «اخذ عهد ولایت» آن نور مبین پیش از «اخذ عهد ولایت» حضرتشان صورت گرفته است؛ قَوْلُهُ تَعَالَى:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ عَلَيَّ بِأَنِّي بِذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْ أَخَذْتُ عَهْدَ لَآئِيهِ مَنْ تَطَهَّرْتَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ عَهْدٍ وَلَايَتِي وَ كَفَى بِكَ وَ بِمَنْ أَمَنَ بِآيَاتِكَ عَلَيَّ شَهِيداً وَ إِنَّكَ أَنْتَ حَسْبِي ؛ عَلَيَّكَ تَوَكَّلْتُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً. أَنْ يَا ذَٰلِكَ الْأَحْرَفُ خُذْ عَهْدَ وَلَايَتِهِ عَنْ كُلِّ مَنْ يَقْرَأُ بِالْإِيمَانِ عَنْ كُلِّ مَا يَحِطُّ بِهِ عِلْمُكَ بِمَا كَتَبَ بِحَطِّهِ وَ إِنَّ مَأْتِي قَدْ كَتَبْتُ كُلَّ النَّبِيَانِ وَإِنَّ مَنْ يَكْتُبُ هَذَا يَقْرَأُ بِالْإِيمَانِ بِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ...»^{۵۱}

۸- مظهر الهی را باید بنفسه شناخت

از جمله تأکیدات حضرت ربّ اعلی در شناخت «مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ» عرفان و شناسایی آن ذات اقدس بنفسه است. جمال مبارک در بسیاری از آثار مبارکه به این مسأله تصریح فرموده اند، چنانچه می‌فرمایند؛ قوله الاعظم: «... و در بیان، به لسان قدرت، جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور به هیچ شیئی از اشیاء، چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده، از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند؛ چه

که لم یزل ذاتِ قَدَم به نفس خود معروف بوده و دون او در ساحتِ قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند...»^{۵۲}

جمال مبارک به وصایای مؤکد حضرت رب اعلیٰ در باب شناسایی حضرت من یظهره الله موعود اشاره می‌فرماید؛ لیکن به این واقعیت نیز اشاره می‌فرماید که علی رقم این تأکیدات مخالفان به سه گروه منقسم شده اند، که بدین ترتیب اینان را شرح می‌دهند: ۱- بعضی به اعراض صرف قیام نموده اند. ۲- برخی به محاربه برخاسته اند. ۳- و بعضی به لا و نعم تمسک بسته و تشبث نموده اند.^{۵۳} دو گروه اول اشاره به آن عده از اهل بیان است که دنباله‌روی میرزا یحیی بوده اند و وی را به عنوان وصی حضرت اعلیٰ تصوّر می‌نمودند. اینان به اعراض تمام قیام نمودند و بر علیه جمال ابهی به نشر اکاذیب و جعلیات برداشتند و گروه سوم آن عده از اهل بیان بودند که میان تعیین حق و باطل در تردید و دو دلی بودند و از قراین چنین بر می‌آید که حاجی نصیر در زمره گروه اخیر بوده است. زیرا همانطور که در سطور بالا اشاره گردید نفوس محتجب در عقبات سؤال، حیرت و اسماء واقفند.^{۵۴}

۹- شدت احتجاب اهل بیان

یکی دیگر از نکات مهمی که در این لوح منیع به آن اشاره فرموده اند این واقعیت است که احتجاب اهل بیان به مراتب از سایر امم شدیدتر است. جمال مبارک در این خصوص می‌فرماید: «حال دیده می‌شود که کلّ مثل امم قبل بل که اشدّ و اعظم به حجبات و همیه و اشارات قلمیه و دلالات رقمیه از مظهر جمال احدیه دور مانده اید»^{۵۵} زیرا امم قبل به تلویح و اشاره به ظهور بعد اشراف داشتند؛ اما اهل بیان به تصریح بشارت به ظهور بعد داده شده اند. جمال مبارک به تفصیل در لوح سراج به این مطلب اشاره فرموده اند.^{۵۶}

۱۰- سؤال از اهل بیان در حکمت نزول بلایا بر حضرت اعلیٰ

حضرت بهاءالله در ادامه، خطاب به اهل بیان، از لسان طلعت اعلیٰ این پرسش را مطرح می‌فرماید که: «آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه؟»^{۵۷} سپس دو پاسخ احتمالی را که ممکن است اهل بیان به آنها استناد نمایند، مطرح می‌فرماید: ۱- احکام منزله، ۲- حروفات و مرایا. سپس اشاره می‌فرماید که اگر مقصود احکام منزله باشد؛ احکام فرع بر عرفان مظهر ظهور است و نفوسی که از اصل ظهور محتجب مانده اند چگونه به فرع آن تشبث می‌نمایند؟ و اگر مقصود حروفات و مرایا باشند این نفوس اگر در اعلیٰ درجه عرفان هم باشند به اراده مظهر الهی خلق شده اند، بنابر این

اینان نیز فرع بر ظهور هستند و به طریق اولی نفوسی که از اصل ظهور محتجبند چگونه تمسک به فرع آن می‌نمایند؟^{۵۸}

۱۱- عدم قیاس نفس مظهر الهی با نفس بشری

حضرت بهاءالله، به لسان ربّ اعلی، اهل بیان را انداز می‌کنند که مبدا ظهور مظهر الهی را به نفوس خود قیاس نمایند. سپس بر اصل مهمّ وحدت مظاهر الهی تأکید می‌فرمایند که اگر اهل بیان به نفس مبارک طلعت اعلی ایمان آورده اند؛ نفس مقدّس جمال ابهی نیز همان حقیقت واحده است، قوله العزیز: «بِأَقْوَمٍ، خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَ لَا تُقِيسُوا نَفْسَهُ بِنُفُوسِكُمْ وَ لَا سُؤُونَهُ بِسُؤُونَِكُمْ وَ لَا جَمَالَهُ بِجَمَالِكُمْ وَ لَا آثَارَهُ بِآثَارِكُمْ وَ لَا قَوْلَهُ بِأَقْوَالِكُمْ وَ لَا سُلْطَنَتَهُ بِمَا فِيكُمْ وَ بَيْنَكُمْ وَ لَا كَلِمَاتَهُ بِكَلِمَاتِكُمْ وَ لَا بَيَانَهُ بِبَيَانِكُمْ وَ لَا مَشِيَّتَهُ بِمَشِيَّتِكُمْ وَ لَا سُكُونَهُ بِسُكُونِكُمْ. اِتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَأَ الْأَبْيَانَ وَ كُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ. إِنْ آمَنْتُمْ بِنَفْسِي، تَأَلَّهِ هَذَا نَفْسِي وَ إِنْ آمَنْتُمْ بِآيَاتِي، تَأَلَّهِ نَزَلَ مِنْ عِنْدِهِ مَا لَا نَزَلَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ قَبْلُ. وَ إِذَا يَشْهَدُ بِذَلِكَ ذَاتِي ثُمَّ كَيْفُوتِي ثُمَّ قَلْبِي وَ لِسَانِي وَ عَنِ وَرَائِي يَشْهَدُ عَلَيْهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ.»^{۵۹}

۱۲- خوف و هراس اهل بیان و اتباع میرزا یحیی از گرفتاری در بلایا

یکی از نکات مهمّ در عملکرد اهل بیان و اتباع میرزا یحیی خوف و هراسی بوده است که از گرفتار شدن توسط عمال دولت ایران و یا عثمانی داشتند؛ لذا هر گاه بیم خطری می‌رفت و یا احتمال گرفتاری بود؛ اینان به زوایای پنهان پناه می‌بردند و یا به نامی دیگر خود را معرفی می‌نمودند؛ چنانچه جمال ابهی در همین خصوص در لوح نصیر می‌فرماید، قوله العزیز: «ای ملاً بیان، آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنين در مقابل اعداء به نفس خود قیام فرمودم؟ بسا از لیالی، که جمیع در بستر راحت خفته بودید، و این جمال احدیت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها، که خوفاً لانسکم، در حجابات ستر خود را محفوظ و مستور می‌داشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لائح و هویدا...»^{۶۰} نمونه این گونه اعمال در حیات شخصی میرزا یحیی به کرات به چشم می‌خورد؛ که با نامهای مختلف در ثوب تجار و در محله‌های گمنام می‌زیست و حتّی اهل بیان را انداز نموده بود که هر که مدعی ملاقات و یا ارتباط با وی شود، او آن مدعی را تکفیر خواهد نمود.^{۶۱}

۱۳- شرط ورود به مدینه بقاء، تطهیر از ماسوی الله است

از جمله هدایات الهی که در لوح نصیر به تفصیل به آن اشاره گردیده است این اصل مهم اعتقادی است، که انسان برای ادراک کلمات الله و ورود در وادی ایقان و تشرّف به ساحت ایمان، باید «از کلّ من فی الارض و السماء و از آنچه در او خلق شده، خود را مطهّر نموده به مدینه بقاء که فنای قدس اعزّ ابهی است وارد شود.»^{۶۲} چنانچه از بیان مبارک مشهود است این حکم میرم الهی و تعلیم ربّانی همان «اصل تحرّی حقیقت» است که از جمله اصول و تعالیم روحانی در امر بهائی محسوب است. جمال ابهی علّت اساس این تطهیر را چنین توضیح می‌فرماید، قوله الجمیل: «چه که هر نفسی را الیوم به مثل این عالم خلق فرموده ایم؛ چنانچه در عالم، مُدُن مختلفه و قراء متغایره و هم چنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است. همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است.»^{۶۳}

۱۴- انسان عالم صغیر است و عالم انسان کبیر

این بیان مبارک باز می‌گردد به یک اصل اعتقادی مهمّ و کهن که از دیرباز در صحنه اندیشه انسانی نقشی مهمّ و بسزا ایفاء نموده است. یعنی این اصل که «انسان عالم صغیر است» همچنان که «عالم انسان کبیر است».^{۶۴} خط سیر این اندیشه را می‌توان در آراء حکماء و عرفاء وسیع النّظر از دوران ایران باستان و هند و یونان و در آراء عرفانی یهودی و مسیحی و نیز در عرصه تفکّر اسلامی در آراء اخوان الصّفاء و عارفان و حکمائی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی و محیی‌الدین ابن عربی و شیخ محمود شبستری و صدر المتألهین ملاً صدرای شیرازی،^{۶۵} پی گرفت. در اشعاری که منسوب به حضرت علی، علیه آلاف التّحیّة و الثّناء، است؛ ابیاتی است که همین مفهوم را به زیبایی می‌رساند:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصِرُ
وَتَرَعَمُ إِنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجٍ فَفَكْرُكَ فَيْكَ وَ مَا تَفَكَّرُ^{۶۶}

جمال قدم، جلّ ذکرة الاعظم، در لوح ناپلئون سوّم، در باب وضعیّت عالم و مهالک مستولی بر آن و چگونگی رفع و درمان آن بلایا، عالم را به هیکل انسان تشبیه می‌فرماید؛ قوله تعالی: «فَانظُرُوا الْعَالَمَ كَهَيْكَلِ إِنْسَانٍ أَعْتَرَتْهُ الْأَمْرَاضُ وَ بُرْئُهُ مَنْوُطٌ بِاتِّحَادٍ مَنْ فِيهِ. أَنْ أَجْتَمِعُوا عَلَيَّ مَا شَرَعْنَاهُ لَكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الْمُخْتَلِفِينَ...»^{۶۷} همانگونه که عالم همانند هیکل انسانی است؛ بر همین قیاس نفوس مؤمنین نیز دارای شوون قدسیّه ای هستند که شباهت آن به جلوه‌های عالم هستی شگفت‌آور است؛ شوونی که در نفوس

غیرمؤمنه مشاهده نمی‌گردد. از جمله این شوون چنانکه جمال ابهی اشاره فرموده اند می‌توان از این شوون روحانیّه یاد نمود: «سما علم»، «ارض سکون»، «اشجار توحید»، «افنان تفرید»، «اغصان تجرید»^{۶۸} و قِسْ عَلٰی هَذَا. جمال مبارک در خصوص نفوس مُعرضه نیز به همین قسم شوونات اشاره می‌فرمایند، لیکن ضدّ شوون مذکوره را در خصوص نفوس معرضه صادق می‌دانند؛ چنانکه می‌فرمایند، قَوْلُهُ الْعَزِيزُ: «و هم چنین در مشرکین به همین بصر ملاحظه نمائید، ولکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شد مشهود آید. مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضاء و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشاء...»^{۶۹}

۱۵- مؤمنین بر دو قسمند

حضرت بهاءالله در این لوح منبع مؤمنین را بر دو قسم منقسم می‌فرماید: ۱- قسم اول نفوسی هستند که عنایات الهیّه از ایشان مستور است، زیرا این نفوس خود را به واسطه «حجبات نالایقه» از مشاهده عنایات و رحمت منبسطه الهیّه محروم نموده اند. ۲- قسم دوم آن نفوسی هستند که به عنایت رحمن دارای ابصر حدیده اند و به «لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می‌نمایند»^{۷۰}. اینان همان اولو الابصارند که جمال ابهی در کتاب بدیع و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بیان از ایشان یاد می‌فرمایند.^{۷۱} بدین خاطر است که جمال قدم به صراحت می‌فرماید: «اگر نفسی از این نفوس به ثبوت راسخ متین در امرالله قیام نماید؛ هر آینه غلبه می‌نماید بر کلّ اهل این عالم»^{۷۲}.

۱۶- حیات هر نفسی همانند حیات جمیع نفوس است

از منظر اهل بهاء آن چنان که حضرت بهاءالله تعلیم فرموده اند: «چون در هر شیئی حکم کلّ شیء مشاهده می‌شود؛ اینست که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم من قبل الهام شده: مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^{۷۳}. بر همین اساس، این اصل محکم الهی که: «حیات هر نفسی همانند حیات جمیع نفوس است» علّت اساسی دعوت و هدایت نفوس به شاطی ایقان است. چنانکه جمال قدم تشریح فرموده اند، عکس این اصل نیز مصداق می‌یابد که: «اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده»^{۷۴}.

با اندک تأمل در بیانات مبارکه فوق وظیفه و رسالت هر یک از اهل بهاء در نجات نوع بشر از عقبات صعبه جهالت و غرور مشهودتر می‌گردد. بدین خاطر است که جمال

مبارک در بیان علت نگارش جوابیه بر ردود اهل ارتیاب، یکی از علل مهمه را هدایت نفوس غافله و تبلیغ ایشان به شاطی ایقان می‌دانند. چنانچه همین مضمون در لوح سراج بیان گردیده است؛ قوله الکریم: «فوالله أذی لا اله الا هو که تبلیغ امرالله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکلات امکان مستضی شوند و به قدرت الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند.»^{۷۵}

۱۷- اعراض علماء از امر الهی سبب عدم اقبال ناس می‌گردد

حضرت بهاءالله، جَلَّ کِبْرِیَأْتُهُ، در این لوح منبع - همانطور که در بسیاری از دیگر آثار مبارکه بیان فرموده اند - به اعراض علمای عصر در ظهور حضرت ربّ اعلیٰ اشاره فرموده اند؛ که چگونه اعراض و اعتراض این نفوس، که می‌بایست ناس را هدایت نمایند، سبب اعراض خلق از ظهور الهی گردید. لیکن به یک نکته مهم در ادامه بیانات مبارکه در این لوح اشاره می‌فرمایند و آن اینکه: اگر چه بر حسب ظاهر اعراض علماء سبب اعراض ناس گردید؛ لیکن اگر ناس ردّ و قبول مظهر الهی را منوط به ردّ یا قبول نمودن علماء نمی‌نمودند و خود بنفسهم به تحرّی می‌پرداختند و به ایمان به حقّ فائز می‌شتند، علماء هرگز مجال اعراض و اعتراض نمی‌یافتند. زیرا به فرموده جمال قدم: «خود را بی مرید ملاحظه می‌نمودند، البتّه به ساحت قدس الهی می‌شتافتند و لابدّ به شریعه قدّم فائز می‌گشتند.»^{۷۶}

جمال ابهی با بیان این واقعیت، خطاب به اهل بیان، مبنی بر این که علماء متأثر از تابعان خویشند، ایشان را چنین انذار می‌فرمایند: «حال هم اگر اهل بیان از تشبّث به رؤساء خود را مقدّس نمایند؛ البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند.»^{۷۷} هیکل اطهر در ادامه بیان به این نکته مهم اشاره می‌فرمایند که: هر نفسی در کمال صنع الهی است. لذا به فرموده مبارک: «هر نفسی بِنَفْسِهِ قَابِلِ ادْرَاکِ جَمَالِ سُبْحَانَ بُوْدِهِ وَ خَوَاهِدِ بُوْدِهِ. چه اگر قابل ادراک این مقام نباشد تکلیف از او ساقط.»^{۷۸} بنابر این جمال ابهی، از این مقدمات، این نتیجه منطقی را اخذ فرموده اند که: «اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشده ای و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را مُعْرَضِ مَشَاهِدِهِ نَمُوْدِم؛ لذا اقتدا به ایشان نموده، از جمال ابدیه دور مانده ام، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد؛ چه که ایمان هیچ نفسی به دون او معلّق نبوده و نخواهد بود. این است از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی به لسان جلیل قدرت نازل فرمودم و به قلم اقتدار ثبت نمودم.»^{۷۹} بنابر این یکی از جمله تعالیم روحانی که در حیات فردی هر

نفسی حائز اهمیت است و در زمره تکالیف ضروری انسان است، همانا تحرّی حقیقت است.

۱۸- علت صدور الواح انذاریه و جوابیه؛ کسب آگاهی و تنبّه است

یکی دیگر از مسائل مهمی که در این لوح منیع بدان اشاره گردیده است بیان علت اساسی صدور و نزول الواح انذاریه و جوابیه، خطاب به اهل بیان است. همانطور که ذکر گردید، اعمال سوء و رفتارهای ناشایست نفوسی که خود را در زمره رؤسای بیان می‌دانستند؛ اعمالی از قبیل ارسال جعلیات و اکاذیب و افتراآت که به مظهر الهی نسبت می‌دادند؛ سبب صدور الواح جوابیه گردید، تا چنانچه بیان گردید سبب آگاهی و تنبّه نفوس مستعدّه و اقبال ایشان به شاطی بحر ایمان گردد.

هیکل اطهر خطاب به اهل بیان می‌فرماید؛ قَوْلُهُ الْأَعْظَمُ : «باری ای برادران، قسم به جمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قَدْ عَلِمَ نموده اند و به کمال سعی و اجتهاد در قطع سدره ربّ الایجاد ایستاده اند؛ هرگز لسان به بیان نمی‌گشودم و به حرفی تفوّه نمی‌نمودم. ولکن چه کنم که این معدود نالایق به حیل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته؛ ناس را به کمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قَدَمِ منع می‌نمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز این که جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی به ریاست وارد شود. این است شأن این عباد...»^{۸۰} جمال ابهی در ادامه به این نکته اشاره می‌فرماید که چون این نفوس پیشرفت امر الهی را مشاهده نموده اند؛ لذا به «نسبتهای دور غین» و «مفتریات نالایقه» نسبت به جمال رحمن دست یازیده اند تا شاید ناس را از اقبال به شمس حقیقت باز دارند.

۱۹- اخبّار از نعیق اکبر

در ادامه مطالب لوح، جمال قدم خطاب به حاجی نصیر از «نعیق اکبر» خبر می‌دهند. چنانکه می‌فرماید؛ قَوْلُهُ تَعَالَى : «... عن قریب است که نعیق اکبر در ما بین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید. پس تو پناه بر به حقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما، که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیّه را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد...»^{۸۱}

کلمه ناعق به معنای کلاغ و جغد است و منظور از نعیق و نعاق صدای این پرندگان است.^{۸۲} جمال مبارک، جلّ ثنائه، در کتاب مستطاب اقدس در باب ارتفاع نعاق ناعقین

انذار فرموده اند؛ بقوله تعالی: «سَوْفَ يَرْتَفِعُ النَّعَاقُ مِنْ أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ اجْتَنِبُوا يَا قَوْمُ وَ لَا تَتَّبِعُوا كُلَّ فَاجِرٍ لِيُبِيحَ. هَذَا مَا أَخْبَرْنَاكُمْ بِهِ إِذْ كُنَّا فِي الْعِرَاقِ وَ فِي أَرْضِ أَلَسِيرِ وَ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ.»^{۸۳} از آنچه در آثار مبارکه درباره ناعقین آمده است چنین مستفاد می‌گردد که منظور مدعیان باطل یعنی کسانی هستند که بر خلاف اراده حق مدعی حق هستند. سرآمد جمیع این نفوس میرزا یحیی ازل است و بعد از وی نفوسی که تابع او بوده اند؛ مانند شیخ احمد روحی کرمانی که در کرمان به فتنه انگیزی بر علیه جمال قدم مبادرت نمود. جمال مبارک در کتاب اقدس به این مسأله اشاره فرموده اند.^{۸۴} و نیز از جمله این ناعقین میرزا آقا جان کاشانی خادم الله است که بعد از صعود جمال ابهی با ناقضین عهد همپیمان شده و مدعیات دروغین نسبت به حضرت مولی‌الوری منتشر نمود.^{۸۵} بنابر این نعیق اکبر اشاره به مدعیات این نفوس است که سبب ایجاد فتنه و فساد در میان نفوس مؤمنین می‌گردید.

۲۰- عدم تمسک به رؤساء و علماء از اهل بیان و عدم تشبیت به اسماء

از جمله انذارات خطاب به حاجی نصیر، عدم تمسک به رؤساء و نفوسی است که خود را عالم و روحانی می‌دانند، چنانکه می‌فرمایند؛ قَوْلُهُ الْجَمِيلُ: «باری به هیچ رئیسی تمسک مجو و به هیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو. چه که فضل انسانی به لباس و اسماء نبوده و نخواهد بود. اگر از اهل عمائم به ظهورات شمس، مستشرق و مستضیء گشتند؛ يَذْكُرُ أَسْمَاءَهُمْ عِنْدَ رَبِّكَ وَ أَلَا اِبْدَأَ مَذْكُورٌ نَبُودَ وَ نَخَوَاهُنْدُ بود.»^{۸۶} از دیگر انذارات خطاب به حاجی نصیر، عدم توجه به اسماء است؛ چنانکه می‌فرمایند: «زینهار به مظاهر اسماء و هیاکلی که خود را به عمایم ظاهریه و البسه زهدیه می‌آریند از حق ممنوع مشو و غافل مباش. الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و به حرفی مخلوق.»^{۸۷} زهد حقیقی همانا «اقبال به حق و اعراض از ماسواه»^{۸۸} است.

جمال قدم، جَلَّ ذِكْرُهُ الْأَعْظَمُ، در کتاب بدیع خطاب به میرزا مهدی گیلانی، در خصوص عدم تمسک به اسماء، می‌فرمایند: «و این که نوشته که حضرت باب تصدیق میرزا یحیی نموده، اولاً تو از آن تصدیق مطلع نیستی که مقصود چه بوده و مراد که ... و بر فرض تصدیق این قول اگر به بصر دقیق ملاحظه نمائی این تصدیق را درباره کل مشاهده می‌نمائی، چه که می‌فرماید، عَزَّ ذِكْرُهُ، که: شکی نبوده که جمیع نفوسی که به بیان مؤمن شده اند از انبیا و اولیا و اصفیا بوده و هستند. و بعد در مقام دیگر می‌فرمایند، قَوْلُهُ عَزَّ ذِكْرُهُ: «کل از برای این است که در یوم ظهور به اسماء محتجب نمائی، بلکه نظر کنی بِمَا يُقُومُ

بِهَ الْأَسْمَاءِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى ذِكْرِ النَّبِيِّ، فَإِنَّ ذَلِكَ الْأِسْمَ يُخْلَقُ بِهِ بِمَا يُنَزَّلُ اللَّهُ.» بسیار حیرت است که هنوز در عقبه اسماء واقفید.^{۸۹} بنابر تعالیم مبارکه الهیه مظاهر اسماء، مادامی که در ظلّ تجلیات حقّ هستند این اسماء در حَقّشان صادق است و به محض انحراف از جمیع آن اسماء محروم و مخدول می‌گردند.

۲۱- ذکر وصایت مجعوله

از جمله مسائلی که در میان اهل بیان مطرح است و در لوح نصیر، بمانند بسیاری از الواح منیع که خطاب به ایشان است، بدان اشاره گردیده است؛ مسأله وصایت مجعولی است که رؤسای بیان مطرح نموده اند. چنانچه می‌فرمایند: «رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و به انکار خَلْقَهُ عَنِيْقَهُ ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند.»^{۹۰} جمال قدم تأکید می‌فرمایند که در جمیع بیان «جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده.»^{۹۱} و این واقعیت بر خلاف تصوّرات انحرافی است که رؤسای بیان مطرح نموده و در خیال خود دستگاه خلافتی را تصوّر نموده اند که نسل بعد نسل در اخلاف میرزا یحیی ادامه یابد.

جمال ابهی در ادامه به یکی از بیانات جمال علی اعلی استشهد می‌فرمایند، که در مقام مناجات فرموده اند: «إِلَهِي فَأَتَّبِعْ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِرَاةً وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِرَاةً بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِرَاةً وَ فِي كُلِّ جَبِيْنٍ فَأَطْهَرُ مِرَاةً لِتَحْكِيْنَ عَنْكَ.»^{۹۲} بنابر این مرآتیت یکی از ویژگی‌های اهل ایمان است که چون در مقابل شمس حقیقت مستقرند قابلیت انعکاس و بازتاب انوار آن شمس الهی به ایشان عنایت شده است و بفرموده جمال قدم: «این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور.»^{۹۳} حضرت بهاءالله در مقام تنبّه اهل بیان ایشان را دعوت به مطالعه و تأمل در آثار حضرت ربّ اعلی من جمله قیوم‌الاسماء و بیان فارسی می‌نمایند. زیرا در این کتب مقدّسه، در باب عظمت ظهور موعود بیان، نکات بی‌شماری مندرج است. از جمله هیکل اطهر به این بیان مبارک حضرت ربّ اعلی در قیوم‌الاسماء اشاره می‌فرمایند که: در یوم ظهور طور یون منصعق خواهند شد.^{۹۴} تأمل در همین بیان طلعت اعلی بیانگر عظمت یوم ظهور است.

۲۲- تنزّل دلیل

جمال ابهی در این لوح منیع همانند بسیاری از الواح دیگر به مفهوم «تنزّل دلیل» اشاره می‌فرمایند. همانگونه که در همین مقاله اشاره گردید، دلیل و برهان حقیقی برای شناخت

مظهر ظهور شناسایی نفس ظهور و ما يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ است. لیکن رحمت و اسعه الهیه شامل جمیع ناس، با هر درجه از ادراک و بینش، است. لذا دلالتی فرعی و ثانوی برای هدایت نفوس ضعیفه ارائه می‌فرماید. چنانچه جمال قدم در همین لوح منیع می‌فرماید: «این بیانات از برای مستضعفین ذکر می‌شود و الا آنان که بر مقرّ عَرَفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ ساکنند و بر مکنن قدس لا يُعْرَفُ بِمَا سِوَاهُ جالس حقّ را به نفس او و بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ ادراک نمایند. اگر چه كَلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتناء ننمایند و تمسک نجویند؛ چه که تمسک به کلمات وقتی جایز که مُنزل آن مشهود نباشد. فَتَعَالَى مِنْ هَذَا الْجَمَالِ الَّذِي أَحَاطَ نُورُهُ الْعَالَمِينَ».^{۹۵} لذا آیات تدوینی یا مکتوب نیز از جمله دلالت ثانوی و فرعی محسوب است که از جانب حقّ به خلق عنایت شده است تا در غیاب مظهر الهی به شناخت حقّ نائل گردد. چنانچه حضرت بهاءالله، جَلَّ كِبْرِيَاءُهُ، در کتاب مستطاب ایقان، در اثبات حَقَانِيَّتِ حضرت باب اعظم، سه دلیل مهمّ ارائه می‌فرماید: ۱- نزول آیات به مثابه غیث هاطل. ۲- استقامت طلعت اعلیٰ در برابر مصائب و بلایای وارده. ۳- ایمان جمع غفیری از علماء به امر بدیع.

۲۳- ذکر احزان وارده بر جمال مبارک

رنج و حزن وارده بر جمال قدم در نتیجه اعمال سوء میرزا یحیی از دیگر موارد مذکوره در لوح نصیر است. حضرت بهاءالله از این رنج و حزن چنین حکایت می‌فرماید: «باری این قلب نه به مقامی محزون شده که قادر بر اظهار لالی مکنونه شود و یا اقبال به تکلم فرماید؛ چه که مشاهده می‌شود که امرالله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که به قول او خلق شده بر باد داده».^{۹۶} با این وجود هیکل اطهر اینگونه امور، یعنی اعمال سوء معرضین، را سبب بلوغ ناس می‌دانند؛ زیرا نفوس مستعدّه و صاحب ادراک با مقایسه اعمال و اهواء ایشان با آنچه منظور نظر حقّ است، بی گمان به شاطی بحر ایمان واصل گردند. اما از جهتی دیگر به نفوس نابالغ اشاره می‌فرماید که: «ولکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند».^{۹۷}

جمال ابهی اهل بیان را مؤکداً انداز می‌فرماید که مبدا مانند اهل فرقان متمسک به اسماء گردیده از مُنزل اسماء غافل شوند و «کلماتی تلاوت نمایند و از مُظهر و مُنزل آن محروم گردند»؛^{۹۸} چنانچه می‌فرماید: «الیوم اگر كَلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه ممتنعه گردند و به عبادت اولین و آخرین قیام نمایند و أَقَلُّ مَنْ جِنِّ در این امر بدیع توقّف نمایند، عند الله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند».^{۹۹}

۲۴- دعوت مخاطب لوح به دخول به رضوان و تبلیغ امر حضرت رحمن

از جمله نصایح جمال قدم به حاجی نصیر که از آن به «وصیت جمال قدم احبای خود را» یاد می‌فرمایند، این است که: «بشنو نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسّم الله الأقدس الأبهی و یادیه الأرفع الأمتع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان به اصل مدینه وارد شو...»^{۱۰۰} یعنی از تردید و دلی دست بشوی و در ظلّ امر وارد شو. سپس وی را امر به تبلیغ پیام الهی می‌فرمایند؛ چنانچه می‌فرمایند: «اگر به آنچه ذکر شده فایز شدی و به لقای جمال رحمن مفتخر گشتی بایست به امر و صیحه زن میان عباد و به نغمه احلايم فأنطق بين السموات و الأرض بأن: يا ملأ البیان، تالله الحقّ قد أشرق شمس العرفان عن أفق السبحان...»^{۱۰۱}

۲۵- خطابات به اهل بیان

در ادامه لوح همانند دیگر آثار مبارکه، خطاب به اهل بیان نصایح و اندازات مؤکد بیان فرموده اند. ابتداءً «ملاء انشاء» را امر به تسریع از مظاهر اسماء می‌فرمایند تا لئالی مکنون در هیکل این لوح، همچون شراب طهور، بر ایشان ظاهر گردد و از این شراب الهی اهل ملاء اعلی را سقایه نمایند تا جذبات حضرت رحمن و نفاتح خداوند سبحان ایشان را فرا گیرد.^{۱۰۲} بر اساس هدایات جمال ابهی «ملاء انشاء» اشاره به نفوس مستعدّه و مؤمنین جمال رحمن است که مأمور به هدایت نفوس دیگرند. با توجه به دیگر مضامین این لوح جناب حاجی نصیر نیز در زمره این نفوس نفیسه بوده اند؛ زیرا در بسیاری از مواضع این لوح منیع مورد عنایات جمال قدم قرار گرفته و مأمور به تبلیغ امر ابهی گردیده است. سپس خطاب به اهل بیان انداز می‌فرمایند که مبادا از مشاهده منظر رحمن محروم مانند^{۱۰۳} و نیز آنان را تشویق به کسر اصنام نفس و هوی فرموده؛ سپس در تمثیلی بدیع بر اساس حکم محکم جهاد، که در دور بیان از الزم تعالیم طلعت اعلی بوده است، امر به تبلیغ می‌فرمایند و با این تشبیه مفهوم حقیقی جهاد فی سبیل الله را تبیین می‌فرمایند؛ چه که جمال رحمن خطاب به اهل بیان امر می‌فرمایند که شمشیرهای بیان را از غلاف لسان خارج نمایند و به نغمات شیرین تغنی نمایند.^{۱۰۴} سپس جمال قدم این سؤال را مطرح می‌فرمایند که: آیا گمان نموده اید که آنچه می‌گویم از روی نفس و هوی است؟^{۱۰۵} و در پاسخ، تصریح در مقام قدسی الهی خود فرموده و به وحدت شمس حقیقت در مظاهر الهی اشاره می‌فرمایند.^{۱۰۶} از جمله اشارات لطیفه این لوح منیع، این مطلب است که هیکل اطهر از خود با نام «حسین» یاد می‌نمایند که اشاره لطیفی است به رجعت حسینی و قیام

حضرت سید الشهداء و مظلومیّت آن حضرت،^{۱۰۷} که بر اساس روایات و احادیث مأثورہ از ائمه هدی در آخر الزّمان و بعد از ظهور قائم آل محمّد قیام نمود و مورد ظلم اعداء و معرضین قرار خواهد گرفت.^{۱۰۸} جمال مبارک این نفوس را «ملاء الاشباح» می نامند و مورد خطاب قرار می دهند که از جمال الهی حیا نمایند و از منصفین باشند. زیرا اگر از این حرم امن الهی اعراض نمایند؛ دیگر به کدامین حرم توجّه نموده و طواف خواهند نمود؟^{۱۰۹}

۲۶- نظر عنایت به مخاطب لوح

جمال مبارک خطاب به حاجی نصیر وی را مورد عنایت قرار داده و اطمینان می دهند که اگر در عشق جمال حقّ ثابت و مستقیم باشد، منظور نظر حقّ بوده و مورد الطاف حبّ الهی قرار دارد. هیکل اطهر تأکید می فرمایند که آنچه به جهت وی ارسال فرموده اند، همانا حجّت مکفی است از برای شرف و غرب عالم. و به وی امر می فرمایند که به محض وصول این لوح از جای خود برخیزد و این لوح را بر سر خود نهاده و رویش را به جانب وجه منیر و مُشرق الهی بگرداند و مناجات نماید.^{۱۱۰} این مناجات لطیفه حاوی اذکاری است که برای هر نفسی که آرزوی خدمت به درگاه الهی را دارد متناسب است. بعد از ذکر مناجات، جمال قدم به وی امر می فرمایند که برای خدمت خداوند و امرش قیام نماید و آنچه در توان دارد در راه نصرت امر الهی بکار بندد و کلمات الهی را از پیش چشم مؤمنین پوشیده ندارد و در میان آنان انتشار دهد. مبدا هیچ اسم و رسمی وی را مانع نگردد.^{۱۱۱} امر مولایش را ابلاغ نماید و در آنچه به آن امر شده است توقّف ننماید. در قدم اول نفس خود را نصیحت نموده و سپس سایر بندگان را، زیرا این آن چیزی است که حقّ از برای بندگان مخلص خود مقدر فرموده است.^{۱۱۲} امر به استقامت از جمله مواردی است که در جای جای این لوح منیع مخاطب لوح مأمور به اجرای آن شده است.^{۱۱۳} جمال قدم وی را انداز می فرمایند که از نفوسی که وی را از حبّ الهی منع می نمایند دوری نماید؛ زیرا چنین نفسی همان شیطان است که سعی در اغوای عباد می نماید^{۱۱۴} و وی را هشدار می دهند که نفس چنین کسانی مانند نفس ثعبان زهرآگین و مسموم است.^{۱۱۵}

۲۷- ذکر ایام شداد

حضرت بهاءالله اهل بیان را مخاطب قرار داده و ایشان را از ایام شداد و نزول بلایا و مصائب ناشی از اعراض اهل ارتیاب اِخبار می فرمایند^{۱۱۶} و نیز به نفسی، که در ردّ بر حقّ به نشر اکاذیب و جعلیات در کتابش اقدام می نماید، اشاره می فرمایند و از وی به

«هیكل النار» یاد مینمایند.^{۱۱۷} البتّه چنان که مشهود است این هیكل النار کسی جز میرزا یحیی نبوده است؛ زیرا وی با نگارش کتاب مستیقظ که در ایام بغداد و در غیبت جمال قدم به آن دست یازید و سپس دیگر نوشتجاتش، سعی بر کسب موقعیت و جایگاهی برای خود در میان اهل بیان نمود و در این مسیر از تکفیر و سب و لعن مؤمنانی که به وی وقعی نمی‌نهادند و نیز منسوب نمودن افتراآت عدیده به جمال مبارک کوتاهی ننمود و در این راه اعوان و انصار وی از جمله سیّد محمّد اصفهانی، ملا علی محمّد سراج، ملا رجبعلی قهیر، ملا محمّد جعفر نراقی و امثال ذلک همراهی نموده و جعلیات و اکاذیبی را نسبت به جمال قدم منتشر نمودند که دیگر جای توقّف و مسامحه و تساهل باقی نماند؛ لذا حضرت بهاءالله خود شخصاً اقدام به پاسخگویی به اکاذیب و شبهات و افتراآت ایشان فرمودند و احبّای مؤمنین را نیز تشویق به نگارش رسالات در ردّ من ردّ علی الله فرمودند.^{۱۱۸}

۲۸- ذکر میرزا یحیی

درباره میرزا یحیی و اعمال وی اشاره می‌فرمایند که چگونه وی را تربیت نمودند و به خلعت اسمی از اسماء الهی مزین فرمودند؛^{۱۱۹} لیکن پس از آن که ذکر و نامش در بین ناس مشتهر شد، بر اعراض بر حقّ قیام نمود و فتوی بر قتل جمال الهی داد.^{۱۲۰} در این عبارات جمال ابهی به بعضی حوادث تاریخی اشاره می‌نمایند که در ارتباط با اعراض و مخالفت میرزا یحیی با ایشان است. غالب این حوادث مربوط به دوره اردنه واقع گردیده است. از جمله این حوادث مسدود نمودن باب لقاء و انزوای جمال مبارک از جمع محببتشان می‌باشد.^{۱۲۱} بعد از آشکار شدن مدعیات میرزا یحیی جمال مبارک اراده فرمودند تا برای مدتی، هر چند کوتاه، باب مروده و ملاقات با سایرین را مسدود نمایند تا اهل بیان در انتخاب حقّ از باطل مخیر و آزاد باشند.^{۱۲۲}

۲۹- کلمه الله رحمت است

در انتهای لوح؛ حضرت بهاءالله، جَلَّ ثَنَاهُ، بار دیگر جناب حاجی را امر به قیام و ابلاغ پیام الهی مندرج در این لوح منیع به دیگران می‌فرمایند؛ چه که بفرموده جمال ابهی این کلمات الهیه همانند سیف است از برای مشرکین و رحمت است از برای مؤحدین.^{۱۲۳} و نیز در سطور آخر این لوح عظیم جناب حاجی را مورد عنایت و ملاحظت بیکران خویش قرار می‌دهند؛ چه که حاجی نصیر به عذر بی‌چیزی متعذر می‌گردد که نتوانسته است هدیه ای به ساحت عزّ ارسال دارد. جمال مبارک وی را اطمینان می‌دهند که اگر او

محبت خود را از اشارات مطهر نماید، همانا خداوند این محبت را گنجی جاویدان می نماید.^{۱۲۴}

گفتار را با نقل بیان مبارک، خطاب به حاجی نصیر، مزین نموده و به انتها می‌برم: «تأله الحق حُبَّكَ إِيَّايَ لَخَيْرٌ عَن خَزَائِنِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ تَكُونَ ثَابِتاً عَلَيْهِ. وَ كَذَلِكَ نُزِّلَ الْأَمْرُ مِنْ جَبْرُوتِ عَزِّ بَدِيْع. أَنَّ لَا تَحْزَنُ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الْخَيْرَ كُلُّ بِيَدِهِ فَسَوْفَ يُعْطِيكَ بِفَضْلِهِ إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ إِنَّهُ مَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ؛ يَحْكُمُ مَا يَشَاءُ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. وَ إِنَّ حُبَّكَ لَوْ يُطَهَّرُ عَن إِشَارَاتِ الْمَنِيْعِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ كَنْزٍ لَا يُفْنِي وَ قُمْصٍ لَا تُبْلَى وَ خَزَائِنٍ لَا تُخْفَى وَ عَزِّ لَا يُعْطَى وَ شَرَفٍ لَا يُعْشَى. كَذَلِكَ حَرَكَ لِسَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. لِنَسْكَنَ فِي نَفْسِكَ وَ تَفْرَحَ فِي ذَاتِكَ وَ تَكُونَ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^{۱۲۵}

جانتان خوش باد

یادداشتها

- ۱- ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱۴۵.
- ۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۴.
- ۳- قیوم الاسماء، نسخه خطی، سورة الاکسیر.
- ۴- ملاً جلیل ارومیّه ای از جمله تلامیذ جناب سیّد کاظم رشتی و در زمره حروف حی حضرت باب اعظم است. پس از فوز به شرف ایمان به صوب آذربایجان رهسپار و به تبلیغ امر کردگار مشغول گردید. سپس به سمت قزوین آمد و مدتی در آنجا متوطن گردید و با بانویی از منسوبان خاندان فرهادی ازدواج نمود و به تبلیغ امر بدیع مشغول بود تا آنکه در واقعه قتل ملاً تقی برغانی در مظان اتهام واقع گردید و به ناچار قزوین را ترک نموده به صوب مازندران شتافت. ملاً جلیل در وقایع قلعه طبرسی حضوری فعال داشت و به همراه جناب باب‌الباب رشادتها از خود ظاهر نمود و در نهایت در واقعه شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۵ هجری قمری در معیت جناب ملاً حسین پس از مدافعات دلیرانه به شهادت رسید. جسم مطهرش توسط اعداء به آتش کشیده شد و بقایای جسدش را اصحاب به داخل قلعه برده و مدفون نمودند. برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه نمایید :

الف) ظهور الحق، مجلّات ۲ و ۳؛

ب) مطالع الانوار؛

ج) تاریخ سمندر (تاریخ ملاً جعفر قزوینی).

۵- ر.ک. : تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۰.

۶- همان مأخذ، همان صفحه.

۷- همان مأخذ، ص ۳۰۱.

۸- همان مأخذ، همان صفحه.

۹- همان مأخذ، صص ۳۰۱ و ۳۰۲. و نیز ر.ک. : مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرندی)، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۱۰- ر.ک. : تاریخ سمندر، ص ۲۱۵.

۱۱- در باب معنای «نیزه پیچ» در لغت‌نامه دهخدا آمده است : «نیزه پیچ دادن، عبارت از آن است که نیزه بازان پیش از اراده جنگ، نیزه بازی کنند و دست و پا را گرم سازند (از آندراج - در آورد بر خنگ جنگی بسیج - به زنگی کشی نیزه را داد پیچ (نظامی از آندراج)». بر این مبنا نیزه پیچ شدن باید به معنای هدف تیر تیراندازان قرار گرفتن، باشد.

۱۲- تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۱۳- اشاره به واقعه تیر اندازی به ناصر الدین شاه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری است.

۱۴- اشاره به میرزا یحیی است و مدعیات وی در باب وصایت و جانشینی حضرت ربّ اعلیٰ.

۱۵- ر.ک. : تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۱۶- چنانکه از بیان هیکل اطهر مستفاد می‌شود منظور از «قبل از اربعین» اشاره ای است به عهد اعلیٰ و دور بیان و وقایع عدیده ای که در آن عهد و دوره به وقوع پیوست. اهل بیان نظر به سوانح و حوادثی که متحمل شده بودند و نیز نظر به احکام بعضاً شدید و غلاظ نازله در آثار حضرت باب الله الاعظم، دولت قاجار و روحانیون را جائز و غاصب و مقابله و مخاصمه با جائران را فرض عینی می‌دانستند. چنانچه به فرموده مبارک :

«قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم». لیکن با ظهور حضرت بهاءالله این وضعیت تغییر کلی نمود. چنانچه به فرموده مبارک: «به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع».

۱۷- ر.ک. : لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی نجفی، صص ۵۲ و ۵۳.

۱۸- تاریخ سمندر، ص ۲۱۶.

۱۹- اشاره به جناب ملا حسین بشرویه ای باب الباب است، که در بین اهل بیان به «باب» مشتهر بودند.

۲۰- به نقل از تاریخ حاجی نصیر، صص ۱۴ و ۱۵، ضمیمه کتاب تاریخ سمندر.

۲۱- ر.ک. : ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲۲- ر.ک. : گنج شایگان، ص ۱۷۳.

۲۳- اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲۴- حضرت مولی‌الوری در رساله مقاله شخصی سیاح در این خصوص می‌فرماید: «... [بهاءالله] در سیر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل؛ با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطره و تحت سیاست شدید اند. پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال به نام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سزیه در میان بود؛ این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم، تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند...» ر.ک. : صص ۶۷ و ۶۸؛ مقاله شخصی سیاح.

۲۵- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۰.

۲۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۴.

۲۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲۸- اسقاط تکلیف در این مقام منبعت از ناتمام ماندن و انقطاع فیض الهی است. زیرا اگر فیض منقطع گردد، حجت بر خلق نیز بالغ نمی‌گردد. نتیجه این امر اسقاط و رفع تکلیف انسان در شناسائی امر حق خواهد بود و این با رحمن و اسعه الهیه منافات دارد. جمال قدم در لوح مستطاب «جواهر الاسرار فی معارج الاسفار» پس از ذکر آیاتی از اناجیل اربعه و عدم درک ناس از معانی حقیقی مندمج در این آیات می فرمایند، قوله الجلیل : «إِنْ تَقُولُونَ هَذِهِ الْأَسْفَارُ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ يَدَيَّ هَذِهِ الْفَنَاءِ وَ يُسْمَوْنَهَا بِالْإِنْجِيلِ وَ يُسَبِّوْنَهَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مَا نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَطَّهَرَ نَفْسِهِ يُلْزِمُ تَعْطِيلُ الْفَيْضِ عَنْ مَبْدَءِ الْفِيَاضِ وَ لَمْ تَكُنِ الْحُجَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْعَمَلِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَمْ تَكُنِ الْنِعْمَةُ كَامِلَةً وَ لَا الْإِعْنَانِيَّةُ مُشْرِقَةً وَ لَا الرَّحْمَةُ وَاسِعَةً. لِأَنَّهُ لَمَّا رَفَعَ عِيسَى (ع) إِلَى السَّمَاءِ وَ رَفَعَ كِتَابَهُ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يَحْتَجُّ اللَّهُ بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ يَعَذِّبُهُمْ كَمَا هُوَ الْمَكْتُوبُ مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ وَ الْمُنْصُوصُ مِنْ عُلَمَاءِ الرَّاشِدِينَ...» ر.ک. : آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲۹- مقایسه شود با این فراز از کلمات مبارکه مکنونه، قوله العزیز : «ای جوهر هوی؛ بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان به مکان تو آمدم و ترا در بستر راحت به غیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی به غمام عز سلطانی رجوع نمودم و در مکامن قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتم.»

۳۰- اشاره به آیه مبارکه قرآنی؛ سوره یس (۳۶)، آیه ۸۳ : « فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.». بیان مبارک را می توان با آیه کریمه ۲ از سوره بقره مقایسه نمود. چنانچه در این آیه مبارکه حق تعالی کلام الله را هدایتی از برای پرهیزگاران می داند؛ قوله تعالی : «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْبَابٍ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ.»

۳۱- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳۲- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۶۸.

۳۳- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۳۴- در لوح ملا عبدالرحیم چنین نازل، قوله العظیم : «و اما مسائلی که آن جناب ذکر فرموده اند : اول اینکه مرقوم داشته بودید که هر گاه ملاحظه عالم تکوین می‌نمائیم،

۴۳- در شرح حیات جناب ملا عبدالکریم قزوینی در تاریخ ملا جعفر قزوینی چنین آمده است: «هفتم مجمع معارف روحانیّه و مخزن اسرار ربّانیّه جناب ملا عبدالکریم قزوینی کاتب بیان بودند که برای حفظ و مصلحت میان دوستان در طهران به آقا میرزا احمد مشهور بودند. متقدّمین می‌گفتند: در بدایت امر بعد از انتشار ذکر حضرت ربّ اعلیٰ، جلّ ذکرة، در قزوین برای مسافرت شیراز با جناب کربلایی لطفعلی حلاج همراز بودند. مشاّر الیه در خانه اسب داشته؛ می‌رود تهیّه خود را ببیند بیاید. جناب آقا میرزا احمد وجهی از کسی که حساب داشته می‌گیرد و گیوه خریده، بدون انتظار رفیق و قافله و تهیّه زاد و راحله پیاده راه شیراز را گرفته می‌رود و کربلایی لطفعلی هم اسب خود را سوار شده رهسپار می‌گردد؛ لیکن این سوار به آن پیاده نرسیده مگر در شیراز. باری بعد از فوز به ایمان و ایقان همواره به خدمت و تبلیغ و مسافرت به آذربایجان و طهران و خدمات آشکار و پنهان مشغول بوده و چندین نسخه بیان فارسی و عربی به خطشان دیده و هست و از سرّ و حکمت شهرت نام مرآت با خیر و آگاه بوده. چون سالها از عیال و اطفال بر کنار بودند؛ اخوان ایشان که از عظمای تجار بودند و بی نهایت مایل به مراجعت ایشان به ولایت، یکی از آنها آقا عبدالحمید نام به طهران می‌رود که شاید ایشان را راضی نموده به ولایت ببرد. در این وقت تیر زدن به شاه اتفاق افتاد و گردباد ظلم و بیداد اشتداد نموده هر دو را شهید کردند. علیهما سلام الله و بهانه». ر.ک. : تاریخ سمندر، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۴۴- جناب میرزا موسی نوری ملقب به کلیم برادر تتی جمال اقدس ابهی بودند و دوران طفولیت علاقه عجیبی به جمال مبارک داشتند و در تمام ایام حیات خود همواره همراه جمال قدم تحمّل مشقات و مصائب عدیده نمودند. حضرت مولی‌الوری در کتاب مستطاب تذکرةالوفاء که در شرح حال بعضی از مؤمنین متقدّمین صادر فرمودند شرح حیات ایشان را ثبت فرموده اند. ر.ک. : تذکرةالوفاء، صص ۱۳۵ تا ۱۳۹،

۴۵- حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب بدیع در این باب می‌فرمایند، قوله الکریم: «این که نوشته بودی قطع نظر از نصّ ربّ اعلیٰ، بشنو ندای این عبد را و ابدأً از نصّ نقطه اولیٰ، روح ماسواه فداه، سخن ذکر منما. چه که، و نفسه المئان و جماله الرّحمن، که به هیچ وجه مطلع نیستی که مقصود از نصّ نقطه بیان که بوده و چیست. نه شما مطلع و نه دون شما. چه که این امر از ابصر کلّ مستور و احدی به تفصیل آن مطلع نه الا نفسان: واحدٌ منهما استشهد فی سبیل الله و نفس دیگر موجود و مشرکین او را کاذب دانسته اند؛ که

هدیانات خود را بین ناس انتشار دهند.» ر.ک : کتاب بدیع؛ در جواب اسئله قاضی، صص ۴۹ و ۵۰.

۴۶- تشرف حاجی نصیر در اوائل ورود جمال قدم به مدینه عگا حاصل شد. ر.ک. تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۴.

۴۸- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۵، جمال مبارک در عظمت نزول آیات منزله می‌فرماید : «اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمی‌شد، اذن داده می‌شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را به بصر ظاهر مشاهده نمایند.

۴۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۶.

۵۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۷.

۵۱- ر.ک. : توفیق ملاً باقر حرف حی. ضمیمه آخر کتاب کشف الغطاء.

۵۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۷.

جمال قدم در باب شناسائی مظهر ظهور به نفس ظهور در کتاب مستطاب بدیع می‌فرماید : «به فضل الله آنچه ذکر نموده ایم از محکّمات الهیه بوده است و از مسلمات مطالب شما و ملاء بیانیه. نازل نشده بیان مگر آنکه جمیع را امر فرموده منصوصاً من غیر تأویل؛ که اگر نفسی به آیات الهی ظاهر شود، احدی متعرض او نشود و به شائی مبالغه فرموده اند در این فقره که ایمان و ایقان کلّ را منوط به اقرار نفس ظهور نموده اند.» [ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۸].

و نیز می‌فرماید : «نقطه بیان، روح ما سواه فداه، در جمیع بیان تصریحاً می‌فرماید : به آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض؛ چه از کتب منزله و چه از صحف قیّمه و چه از آیات بدیعه و چه مظاهر تکوینیّه و چه مظاهر تشریحیه، از نفس ظهور محتجب نمانید.» همان مأخذ، ص ۱۲.

و نیز می‌فرماید : «ذکر ممیزی نقطه اولی نموده بودی؛ اگر شما ناظر به ممیز بودید، چرا آن قول ممیز را اطاعت ننمودی که در جمیع بیان فرموده که کلّ در حین ظهور باید از کلّ شیئی و عن کلّ ما عندهم منقطع شوند و به نفس ظهور ناظر گردند، چه که آنچه از قبل به آن متمسک بوده اند در آن یوم کفایت نمی‌نماید الاّ به تصدیق به او به شائی که می

فرمایند: سطری از آیات آن شمس ظهور اعظم است از آنچه از قبل نازل شده». همان مأخذ، ص ۴۴، شواهد دیگری نیز در آثار مبارکه حضرت بهاء الله موجود است.

همین مفهوم در آثار حضرت باب الله الاعظم به کرات آمده است؛ از جمله در کتاب مستطاب پنج شأن در این باره چنین هدایت فرموده اند؛ قوله الجمیل: «و در هر ظهور اولاً سعی کن که به حجت آن ظهور مستبصر شوی و حجت را دلخواه خود قرار مده، بلکه به آنچه خداوند خواسته قرار دهد، راضی شو که اگر دلخواه خود قرار دهی متلث مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب خواهی ماند. بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای رضای خداوند است، چگونه سبب دخول تو در دین، دلخواه تو باشد، نه آنچه خداوند حی لایموت خواسته و مقدر فرموده. ببین امر چقدر دقیق و لطیف است که کل از برای رضای خدا میخوانند داخل در دین شوند، ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از این سبب بوده و هست؛ زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را در نزد عیسی دیده بودند احدی محتجب نمی شد و همچنین امت عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند یک نفر از نصاری محتجب نمی ماند و همچنین در هر ظهور مشاهده کن و ببین که جوهر ما یقوم به الدین کل چه چیز است؛ آیا غیر رضاء الله بوده یا هست و به آن در هر ظهور مسترضی بشو نه به رضای خود یا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده و هست و حجتی که من قبل الله بوده باید که کل از او عاجز شوند تا انبات قدرت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد. بعد از آن که این را یافتی در هر ظهور، چه واحد، چه ما لانهایه، مسترضی باش و لم و بم مگو و آنچه ظاهر می شود ظاهر من عند الله ببین و در آنچه ظاهر می شود، به نظر وحدت مشاهده کن نه به نظر کثرت». ر.ک. : پنج شأن عربی و فارسی، نسخه خطی، صص ۳۹۹ و ۴۰۰؛ فارسی صص ۷۴ و ۷۵. و نیز می فرمایند؛ قوله الاحلی: «... و ان علة تحیر اکثر الناس هی عدم عرفان المقامات لما یشهدون آیات الالهوت فی ارض الناس و لا یمیزون بین شؤونات الجبروت عن دلالات الملكوت...» ر.ک. : مجموعه آثار حضرت نقطه اولی، شماره ۱۴، ص ۲۹۵.

۵۳- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۸.

۵۴- ر.ک. : یادداشت شماره ۳۱.

۵۵- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۹.

۵۶- جمال قدم، جلّ ثنائیه، در لوح سراج در این خصوص می‌فرمایند، قوله العظیم : «فَوَالَّذِي نَطَقَ فِي صَدْرِي كِه هِيچ يک از ملل قبل به حجابات اهل بيان مشاهده نمی‌شوند؛ چه که در جميع کتب قبل ذکر ظهورات احديّه به تلويح ذکر شده ... اما نقطه بيان، رُوْح مَنْ فِي لُجَجِ الْأَسْمَاءِ فِدَاءُ، جميع اين بيانات را مرتفع فرموده و حجابات را بالمّرّه خرق نموده و جميع اين کلمات معضله را به نفس ظهور و ما يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ نام نموده اند و معنی فرموده اند...». ر.ک. : مائده آسمانی، ج ۷، صص ۲۸ تا ۳۱.

۵۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۹.

۵۸- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۷۹ و ۱۸۰،

۵۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۰.

۶۰- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۶۱- جمال ابهی در کتاب بدیع در خصوص اعمال میرزا يحيی می‌فرمایند : «... حال از معرض بالله مرشدت بگو که در این امر بر او چه وارد شده، مسلّم است که لازال به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء ناس مشغول بوده و اعمالی که والله خجلت می‌کشم از ذکرش مرتکب. بعد از فسادی که در ارض طاء نمود، منهزم گشته به عراق آمده و در بيت ایشان وارد شد و به قسمی خائف که با وجود حضرت ابهی که جميع می‌دانند که کلّ ناس در صدد آن وجود مبارک بودند، معذک فو الّذی نفسی بيده، به مجرد یک خبر که از ايران می‌رسید، از عراق به اطراف می‌رفت و متصل هم به عیش و عشرت نفسانی مشغول...». ر.ک. : ص ۱۵۳، کتاب بدیع، چاپ آلمان.

جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحقّ، ج ۴، در ذکر واقعات سال ۱۲۶۹ ه.ق. [سال دهم ظهور، مطابق ۱۸۵۳ میلادی] می‌نویسد : «... چون امر دولت بود که سواران هم‌هان مرکب ابهی ضروریات و مایحتاج را در هر منزلی از اهالی آنجا بگیرند و جمال ابهی ممانعت فرمودند و ملاکین و ارباب قری هر چه سعی می‌کردند که هدایا تقدیم نمایند، قبول نمودند تا به کرمانشاه رسیدند و چند یوم توقّف نمودند. شهرت عظمت ابهی در آن بلد پیچید و زوّار مشاهد متبرکّه عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده، برای منع دولت سرگردان بودند. هر یک به واسطه و عنوانی خود را به موکب ابهی پیوسته عازم عراق گشتند و عدّه قلیلی از بایبان در آنجا اقامت داشتند. موقع فارغی بدست آورده به محضر مبارک تشرّف جستند و انجذاب یافتند. از آن جمله میرزا عبدالله کفش

فروش قزوینی و آقا غلامحسین تاجر شوشتری بودند. و میرزا یحیی ازل نیز بنوعی که نگاشتیم به اتفاق عمّش میرزا زین العابدین چون از نور مازندران به لباس درویشی خود را به بندر انزلی گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دهات و قری متدرجاً به کرمانشاه وارد شده و اقامت جست و با عده مذکوره مؤانست گرفت و در غایت تسرّ و کتمان بزیست و محض اخفاء نام و مقام خویش گاهی برای عبدالله مذکور کفش می‌فروخت ... و بالجمله میرزا یحیی نیز در کرمانشاه بواسطه عبدالله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم به محضر ابهی وارد شده عرض نمود که در جوار مبارک قرار گیرد؛ ولی نوعی مستور و مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و روزها به کسب و شغلی اشتغال جوید و چون از فتنه خطیره مذکوره طهران که رکن مهمّش میرزا یحیی بود و چنان مذبّه عظمی برقرار گشته، ارکان و مشاهیر این طائفه قربانی شده و منجر به قتل و غارت عمومیّه و تفرّق و تواری بابیان گردید؛ جمال ابهی از مخالفت و اعمال وی متأثر شده، عزم الهی بر قیادت و هدایت این طائفه قرار یافت، التفاتی مانند سابق ایام به او نمودند و مبلغی نفود به او دادند تا چند بار پنبه خریده به عنوان تجارت و حمل امتعه از طریق مندلیج به بغداد به اتفاق عمّش میرزا زین العابدین مذکور شتافت و به آن مدینه وارد شده، در کوچه ذغال فروشان محلّ و منزل گرفت و نام حاجی علی برخوردار نهاد عمامه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف هراج به کفش فروشی بپرداخت و خویش را نزد احدی معروف نساخته به غایت اختفاء و استتار بزیست ...». ر.ک. : ظهور الحقّ، ج ۴، صص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

نویسندگان کتاب «هشت بهشت» اختفاء و گریز از مردم که از خصائل میرزا یحیی بود، از جمله توصیه‌ها و وصایای حضرت باب اعظم قلمداد نموده و این مخفی شدن را برای میرزا یحیی فضیلتی مهمّ دانسته اند، چنانکه می‌نویسند: «... آن حضرت دو سال متجاوز در طهران و شمیران توقّف داشته و از آنجا تشریف فرمای مازندران گشته و از آنجا نیز چون از طرف سلطنت آدمها به جستجوی ایشان برانگیخته بودند؛ به تبدیل لباس درویشی به سمت همدان و کرمانشاهان رفتند و از آنجا به دارالسلام بغداد تشریف آوردند ... و تنی چند از اصحاب از طهران به بغداد آمدند و اطراف آن نیر اعظم مجتمع شدند. آن حضرت نیز بر حسب وصیّتی که حضرت نقطه بیان به ایشان فرموده بودند، در وراء سرادق حجاب از اصحاب و سایرین شب و روز می‌گذرانیدند ... و جز برادران و خواصّ اصحاب کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید؛ ولی توقیعات و الواح و کتب و خطب آن جناب در جواب اسئله و عرایض مردم از وراء حجاب صادر می‌شد ...». ر.ک. : هشت بهشت، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۶۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۱.

۶۳- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۶۴- در فرهنگ معارف اسلامی در معنی عالم صغیر آمده است : «عالم صغیر (اصطلاح فلسفی - فلاسفه انسان را از جهت جامعیت خاصی که دارد عالم کوچک و صغیرش خوانند؛ چنانکه جهان وجود را از جهت ارتباط خاصی که بین موجودات آن برقرار است و نظم و قاعده معینی که دارد انسان کبیرش نامند و گویند : موجودات جهان شهادت کلاً و طراً با یکدیگر ارتباط داشته و بعضی از بعضی دیگر منتفع می‌شوند و در یکدیگر مؤثر و از یکدیگر متأثرند و ارتباط و همبستگی ایشان آنها را مانند موجود واحدی کرده و چون هر موجودی به جای خود لازم و نیکو است همان طور که اعضاء انسان همه با هم بستگی دارند و اعضاء و جوارح و حواس ظاهره را معادلی است در عالم شهادت و عالم غیب معادل با مشاعر و قوای باطنه انسان. خلاصه کلام آن که گویند تمام آنچه در عالم وجود و جهان هستی هست، نمونه ای از آن در انسانیت است و از این جهت انسان عالم صغیر است (از اخوان، ج ۲، صص ۳۲۱ - ۳۲۲ و ص ۲۵).». ر.ک. : ج ۲، ص ۱۲۲۸.

دکتر تقی پور نامداران در کتاب «رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی»، پس از ذکر توضیحی درباره عالم کبیر، در معنی و مفهوم عالم صغیر چنین می‌نویسد : «عالمی که قسمتهای مختلف آن را به اجمال بیان کردیم [عالم کبیر] بار دیگر به صورت مختصر در وجود انسان، یعنی آخرین حلقه از سلسله مراتب وجود، جمع می‌آید. به طوری که وجود انسان با همه کوچکی نسخه ای از عالم بزرگ می‌گردد. تشابه و موازنه‌های که در میان انسان و عالم وجود دارد، سبب شده است که انسان را در مقایسه با عالم کبیر، عالم صغیر بخوانند و با عالم کبیر را در مقایسه با انسان، انسان کبیر بنامند. این نکته ای است که تقریباً اغلب حکماء و عرفای ایران به تفصیل یا اجمال بدان اشاره کرده اند. در رسائل اخوان الصفا، در موارد متعدّد این نکته یاد آوری شده است و گاهی نیز مقایسه ای از جنبه های گوناگون در میان این دو عالم به عمل آمده است. اخوان از جمله در جلد سوم رسائل، موضوع عالم صغیر و کبیر را چنین مطرح کرده اند : «قَدْ اجْتَمَعَ فِي تَرْكِيْبِ الْإِنْسَانِ جَمِيعُ مَعَانِي الْمَوْجُودَاتِ مِنَ الْبَسَائِطِ وَ الْمَرْكَبَاتِ الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا، لِأَنَّ مَرْكَبَ مِنْ جَسَدٍ غَلِيظٍ جَسْمَانِيٍّ، وَ مِنْ نَفْسٍ بَسِيْطَةٍ رَوْحَانِيَّةٍ، فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَمَّيْتُ الْحُكْمَاءَ الْإِنْسَانَ عَالِمًا صَغِيرًا، وَ الْعَالَمَ إِنْسَانًا كَبِيرًا...». ر.ک. : همان مأخذ، ص ۲۷۹، برای تفصیل بیشتر

ر.ک. : فصول ۱۳ تا ۱۵ تحت عناوین : مسیر سفر روح؛ رمزهای عالم کبیر؛ رمزهای عالم صغیر.

۶۵- « اکنون شایسته است تا به برخی از افکار و به پاره ای از الفاظ ابن عربی و پیروانش در این خصوص [مفهوم انسان] اشاره ای شود. برابر اندیشه و به حسب عبارات آنها انسان صورت الهی است، شریف المنزله، رفیع المرتبة است. عالم اصغر است که روح عالم اکبر و علّت و سبب آن است؛ اکمل موجودات است؛ هم خلق است و هم حقّ است؛ مختصر الشریف است، که جمیع معانی عالم کبیر موجود در آن است؛ نسخه جامعه است که آنچه در عالم کبیر است از اشیاء و نیز آنچه در حضرت الهیه است از اسماء، مجموع در آن است؛ کون جامع است؛ هر چه در عالم اکوان است مسخّر آن است و خلاصه هر چه در این عالم است، خلاصه وار موجود در آن است؛ با این که چرمش نسبت به کلّ عالم کوچک و مختصر است، در معنی بسیار بزرگ و عظیم است؛ به تنهایی برابر با مجموع عالم و مضاهمی جمیع موجودات است. اکمل مجالی حقّ است که حقّ تعالی که در جمیع صور عالم تجلی دارد، تجلیش در انسان به نحو اعلا و اکمل است...».

ر.ک. : محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، صص ۴۳۷ تا ۴۳۹، و نیز ر.ک. : مقاله «انسان کبیر و عالم صغیر (انسان کامل) در اندیشه ملا صدرا و سوابق تاریخی آن، تألیف : طوبی کرمانی، نشریه خردنامه صدرا.

۶۶- ر.ک. : دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام، ص ۶۲.

۶۷- ر.ک. : الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۶۸- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۲.

۶۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۴.

۷۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۲.

۷۱- جمال ابهی در کتاب مستطاب بدیع در پاسخ میرزا مهدی در معنی اولو الابصار می فرماید، قَوْلُهُ الْكُرِيمُ : «و دیگر معلوم نیست که را اهل تقلید تقلید و عوام دانسته اید و که را اولو الافنده و اولو الابصار. اِتَّخَذْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ أَمْراً وَ بِه ضَلَلْتُمْ وَ ظَلَمْتُمْ وَ لَاتَعْرِفُونَ. بدان که اولو الابصار و غیره به تصدیق و تکذیب معلوم می شوند. هر نفسی که موقّق شد به قول «بلی» در ظهور امنع اقدس اعلی، او عند الله از اخیار و اولو الابصار بوده، و مِنْ دُونِ آن از اشرار و فجّار. و البتّه اولو الابصار نزد شما جهلائی هستند که ادّعی علم

و حکمت نموده اند. بشنو بیان نقطه اولیه و مظهر کلیه را که فرموده اند: گندم پاک کن ارض صاد لباس نقابت را پوشید با این که حرفی از علم نخوانده بود، و شیخ محمد حسن، که پانصد هزار بیت در عمل بالله نوشت، حرفی ثمر نبخشید که در یوم قیامت او را از نار نجات دهد. و همچنین در مقام دیگر منصوصاً در معنی اولو الابصار می‌فرماید؛ قوله جلّ ثنائه: «این است که مشتبه می‌گردد در نزد هر ظهوری حقّ صرف از دون او الا نزد اولی الابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده می‌نمایند، و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند، و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی‌نماید. أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ حَقًّا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»... ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۳۴، نصّ منقول از حضرت ربّ اعلیٰ از باب دهم از واحد سوّم بیان فارسی است.

۷۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۳.

۷۳- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه، آیه مبارکه منقول از قرآن کریم، آیه ۳۲ از سوره مائده (۵).

۷۴- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۴.

۷۵- ر.ک. : مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲، جمال مبارک در کتاب بدیع در همین باب می‌فرماید: «چون این عبد ملاحظه نمود که آنچه مرقوم داشته از فطرت ظاهر نشده، بلکه از کلمات کاذبه نفس مشرکه بوده که نزد تو مذکور داشته اند، لذا خالصاً لوجه الله و حباً لک لازم شد که جواب مذکور دارم که شاید به قوه ربّ الارباب حجاب اعظم و سبحات جلال را به انامل قدرت و انقطاع شوق نمائی و به مقرّی که مقدّس از ذکر و اشاره و کلمات و عبارات است صعود نمائی...» ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱.

۷۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۶.

۷۷- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.

۷۸- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه، جمال قدم در کتاب مستطاب بدیع همین مفهوم، یعنی عدم اسقاط تکلیف، توضیح می‌فرماید: «بعد از ظهور موعود در سنه ستّین مجدداً اریاح فضل وزید و سموات علم مرتفع شد و ارض عرفان منبسط و آیات الله از سماء مشیّت نازل. ولکن نظر به او هام قبل ناس در حجّیت آیات توقّف نموده که ما ادراک نمی‌نمائیم و حال آن که حقّ، جلّ ذکرة، اعظم و اکرم و ارحم از آن است که مظهر نفس خود

را بفرستد و جمیع را به عرفان او که نفس عرفان الله است امر فرماید و مع ذلك حجّتی بفرستد فوق ادراک ناس. سبحانه عن ذلك... منظور از او هام قبل، تفاسیر و تأویلاتی است، که در فهم معانی آیات الهی در دور اسلام توسط علماء و اصحاب نظر ارائه گردیده است، که حکایت از عدم فهم صحیح و دقیق آن آیات بود. لذا در دور بیان ناس که تابع علماء بودند بواسطه این تبعیت خود را از فیوضات رحمانی محروم نمودند؛ مگر نفوسی که خود به مجاهده در شناخت حقیقت پرداختند. در جمیع آثار الهی علی الخصوص در قرآن کریم و آثار بدیعه این دور عظیم همواره تأکید بر توانائی انسان در شناخت حقّ گردیده است. چنانچه در قرآن کریم صراحتاً بر تکلیف انسان به میزان توانائی او تأکید گردیده است؛ قوله تعالی: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [۲: ۲۳۳]. و نیز جمال ابهی در کتاب بدیع مکرراً به همین مسأله اشاره فرموده اند، قوله العظیم: «اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نبود؛ البتّه به آیات ظاهر نمی شدند...» [کتاب بدیع، ص ۳۴]، نقل از یادداشتهای نگارنده بر کتاب بدیع.

۷۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۷.

۸۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۸.

۸۱- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۹.

۸۲- ر.ک. : اسرار الآثار، حرف ک تا ی، ص ۱۹۴.

۸۳- ر.ک. : کتاب اقدس، بند ۳۷.

۸۴- ر.ک. : کتاب اقدس، بند ۱۶۴.

۸۵- ر.ک. : اسرار الآثار حرف ک تا ی.

۸۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۹.

۸۷- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۸۸- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۹۰، جمال ابهی در ادامه همین خصوص اشاره به توقیع منیع حضرت باب الله الاعظم خطاب به شیخ محمد حسن نجفی می فرماید که بعد از آنکه جناب ملا علی بسطامی را از محضر خود راند و به توقیع مبارک وقعی ننهاد، خطاب به او انذار می فرماید که: تو خود را از شأن ایمان محروم نمودی و این شأن را به کسی عنایت نمودیم که سزاوار آن بود [ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه].

- ٨٩- ر.ک. : کتاب بديع، ص ٢٨.
- ٩٠- ر.ک. : مجموعة الواح مبارکه، ص ١٩١.
- ٩١- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ٩٢- ر.ک. : همان مأخذ، ص ١٩٢.
- ٩٣- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ٩٤- حضرت باب در سورة القرابه می فرماید؛ قوله العظيم «... يا قرة العين لاتجعل يدك مبسوطة علي الامر لانّ الناس في سكران من السرور و انّ لك الكرة بعد هذه الدورة بالحقّ الاكبر، هنالك فاطهر من السرّ سرّاً علي قدر سمّ الابرة في الطور الاكبر ليموتنّ الطورين في السیناء عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ علي الحقّ حفيظاً...» قیوم الاسماء، نسخه خطی.
- ٩٥- ر.ک. : مجموعة الواح مبارکه، ص ١٩٢.
- ٩٦- ر.ک. : همان مأخذ، ص ١٩٣.
- ٩٧- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ٩٨- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ٩٩- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ١٠٠- ر.ک. : همان مأخذ، ص ١٩٤.
- ١٠١- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.
- ١٠٢- «إِذَا فَاسَرَ عُوا يَا مَلَأَ الْإِنْسَاءِ مِنْ مَظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ لِيُظْهَرَ عَلَيْكُمْ لِأَلِي الْمَكْنُونِ مِنْ هَذَا الْكُوبِ الْمَخْزُونِ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى هَيْكَلِ اللَّوْحِ وَ اسْتَسْفُوا مِنْهُ أَهْلَ مَلَأِ الْأَعْلَى فِي مَوَاقِعِ الْفُصُوءِ وَ إِذَا شَرَبُوا أَخَذَتْهُمْ جَذَبَاتُ الرَّحْمَنِ وَ نَفَحَاتُ السُّبْحَانِ وَ نَطَفُوا فِي أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ بِرَبَوَاتِ الْأُنْسِ.» همان مأخذ، ص ١٩٥.
- ١٠٣- «أَنْتُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ لِأَنْحَرُمَا أَنْفُسَكُمْ عَنْ مَنْظَرِ الرَّحْمَنِ.» همان مأخذ، همان صفحه.

١٠٤- «كَبِّرُوا أَسْمَاءَ الْهَوَى بِأَسْمَى الْأَبْهَى؛ ثُمَّ أَخْرَجُوا سَيْفَ الْبَيَانِ مِنْ غَمْدِ اللِّسَانِ وَ غَنُّوا بِرِنَوَاتِ الْأَحْلَى بَيْنَ مَلَأِ الْإِنْسَاءِ لَعَلَّ النَّاسَ يَسْتَشْعِرُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ يَخْرُجْنَ عَنْ خَلْفِ جَبَابِ مَخْدُودٍ...». همان مأخذ، همان صفحه.

١٠٥- «قُلْ أَنْتَظُنُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ بِأَنَّ هَذَا الْقَتَى يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى لَا فَوْ جَمَالَهُ الْأَبْهَى بَلْ كَانَ وَاقِفًا بِالنَّظَرِ الْأَعْلَى وَ يَنْطِقُ بِمَا نَطَقَ رُوحَ الْأَعْظَمِ فِي صَدْوِهِ الْمُمَرَّدِ الْأَصْفَى...». همان مأخذ، صص ١٩٥ و ١٩٦.

١٠٦- «تَأَلَّهْ هَذَا لَهْوُ الَّذِي قَدْ ظَهَرَ مَرَّةً بِأَسْمِ الرُّوحِ، ثُمَّ بِأَسْمِ الْحَبِيبِ، ثُمَّ بِأَسْمِ عَلِيٍّ، ثُمَّ بِهَذَا الْأِسْمِ الْمُبَارَكِ الْمُتَعَالَى الْأَمْهِيْمِ الْعَلِيِّ الْمَحْبُوبِ...». همان مأخذ، ص ١٩٦.

١٠٧- «وَ إِنَّ هَذَا لَحُسَيْنٌ بِالْحَقِّ. قَدْ ظَهَرَ بِالْفَضْلِ فِي جَبْرُوتِ الْعَدْلِ وَ قَامَ عَلَيْهِ الْمَشْرُكُونَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ، ثُمَّ قَطَعُوا رَأْسَهُ بِسَيْفِ الْبَعْضَاءِ وَ رَفَعُوهُ عَلَى السِّتَانِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ...». همان مأخذ، همان صفحه.

١٠٨- ر.ک. : کتاب فصل الخطاب، تألیف جناب ابوالفضائل، مقاله ثانیه : فی بیان معنی التَّحِيصِ وَ الاستدلال بالقرآن وَ الحديث.

١٠٩- «يَا مَلَأَ الْأَسْبَاحِ، فَاسْتَحْيُوا عَنِ جَمَالِي؛ ثُمَّ عَنِ قُدْرَتِي وَ سُلْطَنَتِي وَ كِبْرِيَائِي وَ رَدُّوا الْأَبْصَارَ إِلَى مَنْظَرِ رَبِّكُمْ الْمُخْتَارِ؛ لَكَيْ تَجِدُونِي صَائِحًا بَيْنَكُمْ بِنِعْمَاتِ قَدْسٍ مَحْبُوبٍ. فَانْصِفُوا إِذَا فِي ذَوَاتِكُمْ أَنْ تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ حَرَمِ الْقُصُوفِ وَ هَذَا الْبَيْتِ الْأَطْهَرُ الْأَحْكَمِ الْحَمْرَاءِ؛ فَيَأْتِي حَرَمَ أَنْتُمْ تَتَوَجَّهُونَ ثُمَّ تَطُوفُونَ؟ خَافُوا عَنِ اللَّهِ؛ ثُمَّ أَفْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ لَعَلَّ تَشْهَدُونَ لِحَظَاتِ اللَّهِ فَوْقَ رُؤُسِكُمْ؛ ثُمَّ مَلَكُوتَهُ أَمَامَ وُجُوهِكُمْ، لَعَلَّ أَنْتُمْ تَسْتَشْعِرُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ تَكُونُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَقْفَهُونَ...». مجموعه الواح مبارکه، صص ١٩٦ و ١٩٧.

١١٠- «أَنْ يَا نَصِيرِسْ إِنَّا أَحْبَبْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَ نُحِبُّكَ جِيْنِيذِ إِنْ تَكُونَ مَسْتَقِيمًا عَلَى حُبِّ مَوْلَاكَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ مَا يَكْفِي فِي الْحُجِّيَّةِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا وَ تَسْتَبِيرُ فِي نَفْسِكَ وَ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ هُمْ بِبِشَارَاتِ الرُّوحِ هُمْ يَقْرَحُونَ. وَ إِذَا وَصَلَ إِلَيْكَ هَذَا اللَّوْحُ فَمَنْ عَنْ مَقْعَدِكَ؛ ثُمَّ ضَعُهُ عَلَى رَأْسِكَ؛ ثُمَّ وَلِّ وَجْهَكَ إِلَى وَجْهِي الْمَشْرِقِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ وَ قُلْ...». همان مأخذ، همان صفحه.

١١١- «ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَاسْتَدِدُّ ظَهْرَكَ عَلَى خِدْمَةِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ. ثُمَّ أَنْصُرْهُ بِمَا أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ عَلَيْهِ وَ لَا تَجْحَدْ فِي نَفْسِكَ وَ لَا تَسْتَرْكَلِمَاتِ اللَّهِ عَنِ أَعْيُنِ الْعِبَادِ فَانْشِرْهَا بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ. إِيَّاكَ أَنْ لَا يَمْتَعَكَ إِسْمٌ أَحَدٍ وَ لَا رَسْمٌ نَفْسٍ...». همان مأخذ، صص ١٩٨ و ١٩٩.

- ۱۱۲- «بَلِّغْ أَمْرَ مَوْلَاكَ إِلَى مَنْ هُنَاكَ وَ لَاتَتَوَقَّفْ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ وَ كُنْ عَلَى أَمْرٍ بَدِيعٍ. أَوْلَا فَاَنْصَحْ نَفْسَكَ ثُمَّ أَنْصَحِ الْعِبَادَ وَ هَذَا مَا قَدَّرْنَا لِعِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ.» همان مأخذ، ص ۱۹۹.
- ۱۱۳- «أَنْ اسْتَقِمَّ عَلَى حُبِّ مَوْلَاكَ عَلَى شَأْنٍ لَنْ يُزِلَّكَ مِنْ شَيْءٍ عَنِ صِرَاطِهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِي عَلَيْكَ وَ عَلَى عِبَادِنَا الْمُحْسِنِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۱۴- «ثُمَّ أَعْلَمَ بِأَنْ يَخْضَرَ عِنْدَكَ مَنْ يَمْنَعُكَ عَنْ حُبِّ اللَّهِ وَ إِنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَائِحَ الْبَعْضَاءِ عَنِ جَمَالِ السُّبْحَانَ أَيْقُنْ بِأَنَّهُ لَهُوَ الشَّيْطَانُ وَ لَوْ يَكُونُ مِنْ أَعْلَى الْإِنْسَانِ. إِذَا تَجَنَّبَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَعْدَ بِأَسْمَى الْقَادِرِ الْقَدِيرِ الْمُحْكَمِ الْحَكِيمِ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۱۵- «ثُمَّ أَعْلَمَ بِأَنْ نَفْسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ هُوَ لَاءِ إِنَّهُ يُؤَيَّرُ كَمَا يُؤَيَّرُ نَفْسُ النَّعْبَانِ إِنْ أَنْتَ مِنْ أَلْعَارِفِينَ. كَذَلِكَ أَلْهَمْنَاكَ وَ عَلَّمْنَاكَ بِمَا هُوَ الْمَسْنُورُ عَنكَ لِتَطَّلِعَ بِمُرَادِ اللَّهِ وَ تَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مُنِيرٍ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۱۶- «قُلْ يَا مَلَأَ النَّيَّانِ، تَأَلَّهِ الْحَقُّ تَأْتِيكُمْ صَوَاعِقُ يَوْمِ الْقَهْرِ؛ ثُمَّ زَلَّزِلْ أَيَّامَ الشَّدَادِ؛ ثُمَّ هُبُوبُ أَرْيَاحِ كُرِّهِ عَقِيمٍ.» همان مأخذ، ص ۲۰۰.
- ۱۱۷- «وَ يَا تَيْبِيكُمْ هَيْكَلُ النَّارِ بِكِتَابٍ فِيهِ رَدُّ عَلَى اللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۱۸- «وَ إِنَّا قَدَّرْنَا لِكُلِّ مُؤْمِنٍ بِأَنْ لَوْ أَطَّلَعَ بِذَلِكَ وَ اسْتَطَاعَ فِي نَفْسِهِ يَأْخُذُ قَلَمَ الْقُدْرَةِ بِأَسْمِ رَبِّهِ الْمُفْتَدِرِ الْقَدِيرِ؛ ثُمَّ يَكْتُوبُ فِي رَدِّ مَنْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَلِكَ يَجْزَى رَبُّكَ جَزَاءَ الْمُشْرِكِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه. درباره اقدامات معاندين امر الله و دفاعيات احبای جمال قدم در ادرنه ر.ک. : تاريخ ظهور الحق، ج ۵، صص ۴ تا ۸.
- ۱۱۹- «تَأَلَّهِ الْحَقُّ، قَدْ أَخَذْنَا ثُرَابًا وَ عَجَنَاهُ بِمِيَاهِ الْأَمْرِ وَ صَوَّرْنَا مِنْهُ بَشْرًا وَ زَيْنَاهُ بِقَمِيصِ الْأَسْمَاءِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۲۰- «فَلَمَّا رَفَعْنَا ذِكْرَهُ وَ اسْتَهْرْنَا إِسْمَهُ بَيْنَ مَلَأَ الْأَسْمَاءِ إِذَا قَامَ عَلَى الْإِعْرَاضِ وَ حَارَبَ مَعَ نَفْسِي الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ أَفْتَى عَلَى قَتْلِ الَّذِي بِذِكْرِ مِنْ عِنْدِهِ خُلِقَ وَ خُلِقَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ.» همان مأخذ، همان صفحه.
- ۱۲۱- «وَ إِنَّا لَمَّا وَجَدْنَاهُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ؛ سَتَرْنَا فِي نَفْسِنَا وَ حَرَجْنَا عَنْ بَيْنِ هُوَ لَاءِ وَ جَلَسْنَا فِي النَّبِيِّتِ الْوَحْدَةِ مُتَكِلًا عَلَى اللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْقَدِيمِ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۲۲- جمال قدم در کتاب مستطاب بدیع به این واقعه اشاره فرموده اند. از جمله می فرمایند؛ قَوْلُهُ الْكَرِيمِ : «چون ملاحظه نمود که آیات الهی مثل غیث هاطل نازل و بحر اعظم ربّانی در امواج و شجره عَزَّ صمدانیه به اثمار بدیع منیع مزین شده و اریاح فضلیه از یمین عرش الهیه در هیوب و سماء مرتفعه قدمیه به انجم علوم معارف جدیده مطرز، به نفاق برخاست و در صدد قطع شجره ربّانیه افتاد. چون از آن عاجز شد مکر صدرش ظاهر گشت و جمیع مهاجرین مضطرب و اهل حرم در نوحه و ندبه مشغول و جمال احدیه از بین بریّه خارج شدند...». ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۸۰.

و ایضاً می فرمایند؛ قَوْلُهُ الْعَزِيزِ : «بعد از ورود این ارض جمال مبارک و حضرت کلیم و میرزا یحیی هر یک در بیت علی حدّه مقرّر داشتند و این ارض محلی نیست که نفسی به نفسی ظلم نماید. و ظلمی را که مشرک بالله ارتکاب نمود در وقتی بود که تفریق کبری واقع نشده بود. و بعد از ظهور ما فی صدره تفصیل و تفتقریق واقع، چنانچه ذکر شد. و ابدأ دیگر ملاقات نشده و گفتگوی لسانی هم به میان نیامده. فَاسْأَلْ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْأَرْضِ لَكُنَّ تَجِدُ إِلَى الصِّدْقِ سَبِيلًا. و دیگر آن که مملکت مال دولت علیّه و در این ارض جمیع مسجون و غریب. و بعد از اظهار مافی سرّه احدی معاشرت ننموده، جز درویش صدق علی که به جهت خدمات او مرأوده می نمود و همچنین یک نفر در خدمت جمال اقدس و یک نفر هم خدمت حضرت کلیم...». ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱۵۹.

حضرت ولیّ عزیز امرالله در ضمن شرح وقایع ادرنه و فصل اکبر در خصوص عزلت اختیار نمودن جمال ابهی و علّت آن می فرمایند : «حال موقعی فرا رسید که جمال اقدس ابهی مقام مظهریت خویش را که لساناً و طیّ الواح و رسائل شتی اظهار فرموده بودند، رسماً به نفسی که خود را وصیّ حضرت باب می دانست ابلاغ و او را از چگونگی رسالت و مأموریت الهی خود آگاه سازند. این بود که به میرزا آقا جان دستور فرمودند سوره جدید النّزول «امر» را که به صراحت متضمّن دعاوی حضرت بهاءالله و بیان مقامات مبارک بود نزد میرزا یحیی برده برای او قرائت نماید و جواب صریح و قاطع او را خواستار شود. میرزا یحیی پس از اصغاء لوح مبارک درخواست نمود یک روز به وی مهلت داده شود تا تفکّر و تأمل کرده، نظر قطعی خود را در این خصوص اعلام نماید. ولیّ تنها جوابی که بعداً از وی شنیده شد آن بود که خود نیز چنین داعیه و مقامی را داراست. حتّی ساعت و دقیقه ای را که مدّعی بود به موجب امر و اراده الهی مطلع ظهور مستقلّی گردیده اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقیاد بلاشرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به اوامر و نواهی خود خاطر نشان ساخت. بدیهی است چنین دعوی واهی

و خیانت عظیم از طرف چنین خصم خصیم در قبال فرستاده مظهر مقدّس امرالله نشانه آن بود که باید بین حقّ و باطل فصل گردد و نور از ظلمت تفریق شود. این بود که حضرت بهاءالله برای آن که آتش ضغینه و بغضائی که در قلوب معاندین افروخته شده ساکن گردد و هر یک از مهاجرین در اختیار هیکل اقدس و یا متابعت از میرزا یحیی کاملاً مختار و آزاد باشند در تاریخ ۲۲ شوال ۱۲۸۲ با عائله مبارکه به خانه رضا بیگ که به امر مبارک اجاره شده بود انتقال و مدّت دو ماه از کلّ عزلت اختیار فرمودند و باب لقا را بر وجه یار و اغیار بستند. سپس به جناب کلیم امر فرمودند آنچه از فرش و اثاث و ظروف و فراش و سایر لوازم و مایحتاج در بیت مبارک موجود است، نیمی از آن را به بیت میرزا یحیی ارسال دارد و نیز مقرر فرمودند بعضی از آثار متبرکه حضرت اعلیٰ از قبیل مهر و خاتم و خطوط مبارک که آن معرض بالله از مدّتها پیش چشم طمع به آنها دوخته و تملک آنها را مایه تثبیت ریاست موهوم خویش می‌شمرد به وی تسلیم نماید و نیز امر فرمودند که جناب کلیم مواظب و مراقب باشد که سهمیه از شهریه دولت که برای معاش مهاجرین و اهل بیت مقرر شده کاملاً به او ایصال گردد. ر. ک. : کتاب قرن بدیع، صص ۳۳۸ تا ۳۴۰؛ و نیز کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص ۲۹۸ تا ۳۰۰.

۱۲۳- «تَأْتِي هَذِهِ الْكَلِمَةَ فِي آخِرِ الْقَوْلِ لَسَيْفُ اللَّهِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَ رَحْمَتُهُ عَلَى الْمُؤَدِّينَ». مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۰۱.

۱۲۴- ر. ک. : همان مأخذ، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۱۲۵- همان مأخذ، همان صفحات.

کتاب‌شناسی

آثار حضرت بهاءالله

- ۱- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری، سنه ۱۱۹ بدیع.
- ۲- مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، مطبعة سعاده؛ قاهره، مصر، ۱۹۲۰ میلادی، بکوشش محیی الدین صبری کردی سنندجی کانیمشکانی.

- ۳- کتاب بدیع، ناشر: مؤسسہ مطبوعات امری آلمان؛ لجنہ نشر آثار امری بہ زبان فارسی و عربی، چاپ اول، ہوفہایم، ۱۶۵ بدیع - ۲۰۰۸ میلادی.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ناشر: مؤسسہ معارف بہائی ہمیلٹون؛ انتاریو؛ کانادا، ۱۵۹ بدیع؛ ۱۳۸۱ شمسی؛ ۲۰۰۲ میلادی.
- ۵- مائدہ آسمانی، تألیف و گردآوری: عبدالحمید اشراق خاوری؛ ناشر: مؤسسہ مّلی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ج ۷.
- ۶- الواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض؛ بہ مناسبت صدمین سال نزول سورۃ الملوک و اعلان عمومی امراللہ در ارض سرّ، مؤسسہ مّلی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

آثار حضرت ربّ اعلیٰ

- ۱- قیوم الاسماء، نسخہ خطی.

آثار حضرت عبدالبہاء

- ۱- مقالہ شخصی سیّاح کہ در تفصیل قضیہ باب نوشتہ است، ناشر: مؤسسہ مّلی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.
- ۲- تذکرۃ الوفاء، چاپ: مطبعہ عباسیہ؛ حیفاء، سنہ ۱۳۴۳ھ.ق.

آثار مؤلفان بہائی

- ۱- تاریخ ظہور الحقّ، تألیف میرزا اسداللہ فاضل مازندرانی، ج ۳، ہوفہایم - آلمان، ناشر: مؤسسہ مطبوعات بہائی آلمان: لجنہ نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی، چاپ دوّم، ۱۶۵ بدیع - ۲۰۰۸ میلادی.
- ۲- تاریخ ظہور الحقّ، تألیف میرزا اسداللہ فاضل مازندرانی، ج ۵، بی ناشر، بی تاریخ.

- ۳- مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرندی) تألیف : میرزا محمد زرندی (نبیل اعظم)، ترجمه و تلخیص از لسان عربی : عبدالحمید اشراق خاوری، ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، هندوستان، چاپ چهارم، ۱۶۶ بدیع، ۲۰۱۰ میلادی.
- ۴- تاریخ سمندر و ملحقات، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- ۵- گنج شایگان، عبدالحمید اشراق خاوری، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- ۶- اسرار الآثار، ج ۵، حرف ک تا ی، تألیف : میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۷- فصل الخطاب، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ناشر : مؤسسه معارف بهائی؛ دانداس کانادا، ۱۵۱ بدیع، ۱۹۹۵ میلادی.
- ۸- مأخذ اشعار در آثار بهائی، تألیف دکتر وحید رافتی، ج ۴، ناشر : مؤسسه معارف بهائی؛ همیلتون، انتاریو، کانادا، ۱۶۱ بدیع - ۲۰۰۴ میلادی.

نشریات بهائی

- ۱- سفینه عرفان؛ دفتر سوم، ناشر : مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان؛ چاپ اول، ۱۵۷ بدیع، ۱۳۷۹ شمسی، ۲۰۰۰ میلادی.

آثار مؤلفان دیگر

- ۱- دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با ترجمه منظوم فارسی از مولانا شوقی، مقدمه، تصحیح و تعلیق : دکتر سیده مریم روضاتیان، ناشر : انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول : طهران ۱۳۸۳.
- ۲- رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی؛ تحلیلی از داستانهای عرفانی و فلسفی ابن سینا و سهروردی، تألیف تقی پورنامداران، ناشر : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

- ۳- فرهنگ معارف اسلامی، تألیف دکتر سید جعفر سجّادی، ناشر: انتشارات کومش، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۳ خورشیدی، ج ۲.
- ۴- محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، تألیف دکتر محسن جهانگیری، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه طهران، چاپ چهارم؛ پاییز ۱۳۷۵ خورشیدی.

نشریات

- ۱- خردنامه صدرا، نشریه علمی و پژوهشی، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۸۶ خورشیدی.